

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان است که عمدتاً در
خدمت تدارک ، برپایی و پیشبرد
جنگ مقاومت ملی مردمی و
انقلابی (شکل مشخص کنونی
جنگ خلق) قرار دارد .

(اساسنامه حزب)



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

سرطان 1388 (جولای 2009)

دوره سوم

شماره بیستم

در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده شرکت
نکنید! صفحه (2)

تشدید و گسترش خانه جنگی ارتجاعی در پاکستان
و

آوارگی میلیون ها نفر

صفحه (4)

حرکت های ارتجاعی وحشتناک

برای برگشتاندن جامعه به اعماق تاریک چندین قرن قبل تاریخ

صفحه (6)

آنچه بارک اوباما در سخنرانی دانشگاه قاهره بیان کرد

صفحه (16)

استراتژی جدید آمریکا در افغانستان

استراتژی خروج یا استراتژی تحکیم اشغال؟

صفحه (8)

اداهای استقلال طلبانه يك دست نشانده

صفحه (20)

قطع برق به روی کارگران تولید کننده برق

صفحه (21)

در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده شرکت نکنید!

هموطنان عزیز!

طوری که اطلاع دارید قرار است در اواخر ماه اسد امسال، دور دوم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده، یکجا با دور دوم انتخابات شوراهای ولایتی رژیم، برگزار گردد. ما، از هم اکنون که روند به اصطلاح مبارزات انتخاباتی برای گرم کردن میدان این بازی نمایشی امپریالیستی - ارتجاعی و فریبکارانه تازه آغاز گردیده است، شما را مورد خطاب قرار می دهیم و از شما می خواهیم که: در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده شرکت نکنید! ما بخاطری این خواست را به پیشگاه شما تقدیم می کنیم که:

اولاً: همه می دانند که شرکت مردم در این انتخابات حتی در سطح انتخابات قبلی رژیم نخواهد بود و تعداد به مراتب کمتری در آن شرکت خواهند کرد که یک اقلیت بسیار کوچک از مجموع نفوس کشور را شامل خواهد شد. مردمان ما کاملاً حق دارند با اینچنین روحیه نا مساعد با انتخابات آینده رژیم برخورد نمایند و وسیعاً در آن سهم نگیرند. آنها نتایج انتخابات های قبلی رژیم را با چشم سر مشاهده کردند و به روشنی دیدند که نتیجه آنها جز بمباران های قتل عام کننده بیشتر اشغالگران، تعمیق و گسترش فساد رژیم، دربردی، بیکاری و گرسنگی بیشتر زحمتکشان و تشدید تضاد های ارتجاعی میان بخش های مختلف اهالی مناطق مختلف کشور، چیز دیگری نبوده است.

بنابراین اقلیت باید با اکثریت بر حق مردمان ما که در این انتخابات شرکت نمی کنند، همراهی نمایند و در هیچ سطحی در آن شرکت نکنند. ما به همه هموطنان اطمینان می دهیم که هیچ قدرت و مرجعی نمی تواند و حق ندارد که جبراً آنها را به شرکت درین انتخابات مجبور سازد. چنانچه در مواردی با تهدیدات مراجع قدرت رژیم و جنگ سالاران جنایتکار مربوط به باند های مختلف رژیم مواجه شدید، دست به مقاومت بزنید و مطمئن باشید که آنها هیچ کاری علیه شما انجام داده نمی توانند. حتی مطابق به قانون اساسی و قانون انتخابات خود رژیم، شرکت در انتخابات اجباری نیست و هیچ یک از مقامات رژیم و جنایتکاران مربوط به آن، قانوناً حق ندارند شما را مجبور به شرکت در انتخابات نمایند.

علاوتاً رژیم آنها آنقدر پاشیده و شاریده است که دیگر توان اجرای تهدیدات شان درینمورد را ندارند.

به هیچوجهی حاضر نشوید آراء تان را بصورت فردی و یا جمعی بفروشید. چیز های ناچیزی که شما در بدل این فروش دفعتاً بدست می آورید، در آینده بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم چند برابر بیشتر از شما پس گرفته خواهند شد.

ما به نوبه خود وظیفه مان می دانیم که با موارد تهدیدات میان تهی و یا واقعی و همچنان خرید و فروش آراء با استفاده از هر وسیله مبارزاتی بایستیم و یا لا اقل چنین مواردی را افشا نماییم.

ثانیاً: این انتخابات همانند انتخابات های قبلی رژیم دست نشانده از تمامی جهات سیاسی، مالی، امنیتی، تبلیغاتی و غیره توسط اشغالگران رویدست گرفته شده و به پیش برده می شود. بودجه برگزاری این انتخابات را اشغالگران تامین می کنند و امنیتش را هم عمدتاً همانها می گیرند. جریان برگزاری این انتخابات نیز بصورت محکمی توسط اشغالگران کنترل می گردد. فقط کافی است نگاهی به ترکیب " کمسیون سماع شکایات " در مورد کاندیداهای این انتخابات بیندازیم. در این کمسیون پنج نفره، سه نفر خارجی و دو نفر افغانستانی شرکت دارند. رئیس کمسیون یک کانادایی است و دو عضو دیگر کمسیون یکی امریکایی و دیگری انگلیس هستند. در واقع همین سه نفر تصمیم گرفته اند که به چه کسانی از کاندیدا ها اجازه شرکت در انتخابات بدهند و به چه کسانی ندهند.

شرکت درین انتخابات به مفهوم تانید اشغال کشور توسط اشغال قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و به مفهوم تانید حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده است که هیچ مفهومی جز خیانت ملی و وطنفروشی ندارد.

ثالثاً: وضعیت امروزی کشور و مردمان کشور با وضعیت زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست های شوروی و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده آنها کدام فرق اساسی ندارد. مردمان ما در مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان دران زمان دو و نیم میلیون نفر قربانی دادند و چندین میلیون دیگر شان رنج ها و مصیبت های آوارگی به کشور های خارجی و بیخاتمائی در

داخل افغانستان را بجان خریدند. سلسله این رنج ها و مصیبت ها هنوز پایان نیافته است.

یقین داریم که اکثریت شما، یک یا چند عزیز تان را در آن وقت از دست داده اید و یا شخصاً و همراه با خانواده های تان درد ها و رنج های آوارگی و بیخاتمائی را تحمل کرده اید و بعضاً هنوز هم تحمل می کنید. ما و شما آن قربانی های عظیم را به این خاطر متقبل نشدیم که سوسیال امپریالیست های شوروی و نوکران شان از دروازه کشور ما خارج شوند تا امپریالیست های امریکایی و نوکران شان از کلکین آن وارد گردند. شرکت در این انتخابات به مفهوم ناسپاسی در حق شهدای جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و نادیده گرفتن رنج ها و مصیبت های آوارگان و بیخاتمائی شدگان آن جنگ مقاومت است.

رابعاً: رژیم دست نشانده و پوشالی حاکم، سر تا پا و بصورت کامل یک رژیم فاسد و چپاولگر است، آنچنانکه می توان آنرا فاسد ترین رژیم در تاریخ افغانستان دانست. این خصالت رژیم با تغییر سردمداران آن تغییر نمی نماید. ولی شرکت ولو محدود شما در این انتخابات یکبار دیگر به این رژیم فاسد و سردمداران سراپا آلوده آن فرصت می دهد که دعوی دروغین منتخب شدن توسط مردم را مطرح نمایند و باز هم به فساد و چپاولگری های شان ادامه دهند.

خامساً: اکثریت کسانی که سردمداران این رژیم پوشالی را تشکیل می دهند، جنایتکاران قابل محاکمه خلقی - پرچمی، جهادی و طالبان تسلیم شده هستند و اکثریت کاندیداهای ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم نیز همین هاند. کل جریان آمادگی ها برای برگزاری این انتخابات نشان می دهد که معامله گری های آشکاری صورت گرفته تا یکبار دیگر همین جنایتکاران حاکم موجود با فریبکاری ها و تقلبات وسیع و با جابجایی ها و تغییرات اندکی، بر مسند اقتدار و حاکمیت پوشالی حاکم باقی بمانند. این رسوایی و افتضاح آنقدر عریان و عیان است که حتی تعداد زیادی از کاندیداهای ریاست جمهوری رژیم، دم از تحریم انتخابات می زنند. در چنین شرایطی، کسانی که با " نیت نیک " در این بازی انتخاباتی شرکت می کنند، آرزو دارند که

تعفن زجر دهنده و کثافت غیر قابل تحمل یک مرداب عمیق و وسیع را که پرورش دهنده انواع بیشمار میکروب ها و حشرات کزنده است، با " عطر پاشی از میان ببرند. این کار شدنی نیست. اینها باید بدانند که بو و گند این مرداب را با " عطر پاشی " نمی توان از میان برد. یگانه راه و چاره، خشکاندن کامل این مرداب است تا همراه با آن، تمام بو و گند و تمام حشرات زهری پرورده شده در آن نیز از میان بروند.

ما بطور خاص کارگران و دهقانان کشور را مورد خطاب قرار می دهیم:

در انتخابات رژیم شرکت نکنید! این رژیم نماینده و حامی و پشتیبان یک مشت فیودال و سرمایه دار استثمارگر دلال است. یکی از اهداف اصلی برگزاری انتخابات جاری، ابقا و تحکیم زنجیر های استثمار بر دست ها و پاهای شماست. شرکت شما در این انتخابات، جز خدمت سیاسی به دشمنان طبقاتی تان، مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد. از دست زدن به چنین کاری بر حذر باشید!

ما توده های ستمدیده زنان و دختران افغانستانی را مورد خطاب قرار می دهیم:

در انتخابات رژیم شرکت نکنید! امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده آنها مسئله زنان را صرفا به مثابه گروگانی در خدمت به اشغالگری ها و وطنفروشی های شان مورد استفاده قرار می دهند. سر تا پای این رژیم را واریسی کنید! آیا اکثریت قریب به اتفاق گردانندگان کنونی و کاندیداهای دور دوم انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم، شوونیست های قسم خورده و زن ستیزان نا پشیمانی نیستند که برای ابقا و تحکیم بردگی جنسی زنان، قانون برده دارانه تدوین، تصویب و توشیح می کنند؟

موجودیت یک اقلیت کوچک نمایشی از زنان در میان گردانندگان رژیم و کاندیداهای انتخابات جاری، نباید شما را فریب دهد. چند نفر از زنان پارلمان نشین رژیم، در مخالفت با قانون تحمیل کننده بردگی جنسی بر زنان یعنی " قانون احوالات شخصیه اهل تشیع " رای مخالف دادند؟ امارت اسلامی طالبان نیز در زمان قدرتش، تعداد زیادی از زنان را به خدمت گرفته بود که گرچه رتبه های

شان پایین بود، اما نقش شان در خدمت به امارت اسلامی نمایشی نبود. این وضعیت انعکاس دهنده واقعیت تلخ موجود در سطح کل جامعه، به شمول خانواده ها، است. واقعیت تلخ مذکور این است: شوونیسم مرد سالار توسط خود زنان نیز تحکیم و تقویت می گردد. یکی از وظایف اصلی زنان مربوط به رژیم نیز تحکیم و تقویت شوونیسم مرد سالار است. ما نسل جوان کشور را مورد خطاب قرار می دهیم:

در انتخابات رژیم شرکت نکنید! شرکت در انتخابات رژیم به مفهوم شرکت در تلاش برای تحکیم حاکمیت پوشالی این رژیم است. به هر اندازه ای که این تلاش نتیجه بدهد به همان اندازه عمر بی سرنوشتی شما نیز بیشتر خواهد شد. تحکیم بیشتر این رژیم به مفهوم تحکیم بیشتر حالت اشغال کشور و به مفهوم ادامه بیشتر جنگ در کشور است و این یعنی طولانی شدن مدت استفاده از شما به مثابه گوشت دم توپ جنگ اشغالگرانه اربابان رژیم و جنگ وطنفروشانه خود رژیم و دوام دار شدن بیشتر بیکاری، بی آندگی، دربدری و آوارگی شما.

ما توده های ملیت های تحت ستم کشور را مورد خطاب قرار می دهیم:

در انتخابات رژیم شرکت نکنید! این رژیم ذاتا یک رژیم شوونیست و اعمال کننده ستم ملی بر ملیت های تحت ستم کشور است. این خصلت ذاتی رژیم در قانون اساسی اش رسما تثبیت شده است. مهره های غیر پشتون موجود در این رژیم و مهره های کاندید برای احراز مقام در این رژیم، نمایندگان منافع حقیقی ملیتی شما نیستند. آنها خود فروختگانی هستند که تعلقات ملیتی شان را در خدمت شوونیسم حاکم قرار می دهند تا ثروت های چپاول شده دست داشته شان را حفظ کنند و ثروت های بیشتری بدست بیاورند.

ما توده های پشتون در کشور را مورد خطاب قرار می دهیم:

در انتخابات رژیم شرکت نکنید! نصیب شما از وضعیت کنونی، قتل های پیهم در بمباران های هوایی اربابان اشغالگر رژیم بوده و خواهد بود. به هم ملیتی های تان در پاکستان نگاه کنید! لشکر کشی اردوی دولتی پاکستان بر مناطق مختلف پشتون نشین آن کشور در ظرف چند ماه گذشته،

چهار میلیون پشتون پاکستانی را به آوارگی کشانده و هزاران نفر شان را از میان برده است. این لشکر کشی که بنا به دستور اربابان امریکایی رژیم پوشالی تحمیل شده بر افغانستان صورت می گیرد، مورد حمایت و تشویق این رژیم قرار دارد. شرکت شما در انتخابات جاری رژیم، سهمگیری در تلاش برای تحکیم این رژیم و گسترش بیشتر نفوذ و حاکمیت آن است. هر قدری که این تلاش ضد ملی و ضد مردمی نتیجه بدهد، بمباران های قتل عام کننده بر شما بیشتر و بیشتر خواهد شد و اردوی دولتی پاکستان نیز بیشتر و بیشتر تشویق و حمایت خواهد شد که همچون سوات و باجور، وزیرستان و سانر مناطق پشتون نشین پاکستان را درهم کوبد و اهالی شان را وسیعا به قتل رسانده و به آوارگی بکشاند. شما باید بدانید که پشتون های شامل در رژیم و پشتون های کاندید برای رسیدن به مقام و چوکی درین رژیم، به شمول کرزی، نمایندگان حقیقی شما نیستند. آنها در اصل به دنبال منافع طبقاتی، خانوادگی و شخصی خود شان هستند و از احساسات ملیتی شما در جهت تامین این منافع سوء استفاده می کنند.

عدم شرکت در انتخابات رژیم پوشالی، بخشی از مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده آنها است. بیایید به جهانیان نشان دهیم که اکثریت قاطع و قریب به اتفاق مردمان کشور ما در این حرکت مقاومت جویانه شرکت می کنند!

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان متعهد است که با تمام توش و توان، برای توفیق هر چه گسترده تر کارزار مبارزاتی تحریم انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده، در مسیر مبارزه برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی، کار و پیکار نماید.

در حال حاضر، ما تمامی شخصیت ها و حلقه های ملی، دموکرات و انقلابی کشور را به تنظیم و پیشبرد یک مبارزه مشترک برای پیشبرد کارزار مبارزاتی تحریم این انتخابات عوام فریبانه و نمایشی بر مبنای مواضع و شعار های مشترک فرا می خوانیم!

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

اول سرطان 1388 (22 جون 2009)

تشدید و گسترش خانه جنگی ارتجاعي در پاکستان

و

آوارگی میلیون ها نفر

اکنون مدت بیشتر از يك ماه مي شود كه در منطقه سوات و اطراف آن جنگ هاي شديدی میان طالبان پاکستانی و قوت هاي نظامی اردوي دولتي پاکستان جریان دارد. این منطقه زیبا وسیعا تخریب شده و اکثریت قریب به اتفاق باشندگان آن، كه ذرایع غیر دولتي تعداد آنها را سه میلیون نفر تخمین می زنند، آواره و بی خانمان گشته اند. بروز این وضعیت، اولین ثمره برجسته " استراتژی جدید" دولت امریکا در قبال پاکستان است.

به نظر می رسد كه جنگ جاری در سوات و اطراف آن، دیگر همانند جنگ هاي قبلي قوت هاي نظامی اردوي پاکستان در مناطق قبایلي، كه در این یا آن حد دارای جنبه هاي نمایشی بوده اند، نیست و يك جنگ واقعی كوبنده به اشتراك قوت هاي هوایی، زرهی، توپخانه و پیاده است كه منظمًا و بصورت مستمر ادامه یافته و هدف آن نیز پاسسازی كامل طالبان از منطقه اعلام گردیده است.

اینكه اردوي دولتي پاکستان سر انجام ناچار شد دست به جنگ واقعی همه جانبه علیه طالبان پاکستانی بزند، ناشی از سه عامل می باشد:

1 - ظاهرا یکی از عوامل مهم، مبدل شدن طالبان به يك تهدید سرتاسری برای حاکمیت دولتي در پاکستان بوده است. پس از معاهده میان حکومت ایالتی و طالبان سوات، كه در واقع منطقه به طالبان سپرده شد، طالبان در صدد بر آمدند كه ساحه نفوذ شان را گسترش دهند و مناطق اطراف سوات را نیز تحت کنترل بگیرند. پس از تصرف منطقه " بونیر " توسط طالبان، كه يك منطقه نزدیک به اسلام آباد است، چنین وانمود شد كه گویا طالبان مستقیما اسلام آباد را در معرض تهدید قرار داده و وضعیتی شبیه به وضعیت ایجاد شده در زمان غایله " لال مسجد " به وجود آورده اند.

2 - همزمان با آغاز افزایش قوت هاي نظامی امریکایی در افغانستان، مقامات دولتي نظامی و ملكی پاکستان به این صرافت رسیدند كه این قوت ها دیگر عملا می توانند در موقعیتی قرار بگیرند كه نقشه " گسترش جنگ در پاکستان " را خود و در سطح نسبتا وسیعی مورد

اجرا قرار دهند. آنها دریافتند كه دیگر تهدیدات امریکایی ها مبنی بر اینکه یا قوت هاي نظامی پاکستان خود قاطعانه و بصورت گسترده علیه طالبان اقدام نمایند و یا آنها خود دست به اقدام خواهند زد، جدي و دارای بعد وسیع است.

از این لحاظ، در واقع شرایطی شبیه به شرایط زمان آغاز حمله امریکایی ها بر افغانستان برای دولت پاکستان بوجود آمد. در آن موقع دولت پاکستان كه یکی از حامیان علنی امارت اسلامی طالبان بود و آن امارت را به رسمیت شناخته بود، از حمایت طالبان دست کشید و به یکی از متحدین منطقه یی کارزار تجاوزکارانه امپریالیست هاي امریکایی مبدل شد. عامل عمده این چرخش سریع یکصد و هشتاد درجه یی دولت پاکستان، تهدید امپریالیست هاي امریکایی مبنی بر حمله وسیع هوایی و راکتی بر پاکستان و تخریب كامل این کشور، در صورت عدم همراهی دولت پاکستان با جنگ تجاوزکارانه آنها بر افغانستان، بود.

در شرایط فعلی نیز دولت پاکستان ترجیح داد خود دست به اقدام نظامی جدي و وسیع علیه طالبان بزند تا از یکجانب زمينه ای برای اقدام مستقیم قوت هاي امریکایی در داخل پاکستان به وجود نیاید و از جانب دیگر زمینه برای استفاده وسیع تر و بهتر كمك هاي نظامی و غیر نظامی امریکا فراهم گردد. در واقع هم اکنون نیز می توان همین عامل را به مثابه عامل عمده تشدید و گسترش جنگ در پاکستان به حساب آورد. از این دیدگاه، جنگ سوات و اطراف آن، تطبیق مشخص نقشه امریکایی " گسترش جنگ در پاکستان " است كه توسط قوای نظامی دولتي پاکستان عملی می گردد.

3 - بخش مهمی از مخارج ماشین دولتي پاکستان، از زمان آغاز تجاوز امپریالیست هاي امریکایی و متحدینش بر افغانستان تا حال، از طریق كمك هاي نظامی و غیر نظامی امریکا به پاکستان در آذای همراهی دولت پاکستان با کارزار امریکایی تجاوزگری و اشغال تامین می گردد. در شرایطی كه كل اقتصاد پاکستان با مشکلات عدیده مواجه است و دولت پاکستان نیز با بحران مالی دست و پنجه

نرم می نماید، تزریق كمك هاي مالی امریکا بر این بدن مریض، به عاملی بدل شده است كه بدون آن، بحران جاری اگر برای دولت پاکستان كشنده نشود، لا اقل شدیدًا خطرناك خواهد بود. اقتصاد نیمه مستعمراتی پاکستان با این " رشوه گیری اقتصادی " میزان گردیده و بدون آن توازنش را در این یا آن حد از دست خواهد داد.

چنانچه موافقتنامه سوات میان حکومت ایالتی و طالبان، كه مورد توافق حکومت مركزي پاکستان نیز قرار گرفته بود، به قوت خود باقی می ماند، قویا این خطر وجود داشت كه دولت پاکستان از دریافت " سیروم امریکایی " محروم گردد. پس از امضای موافقت نامه سوات میان طالبان پاکستانی و حکومت ایالتی پشتونخوا (صوبه سرحد) و توافق حکومت مركزي با آن، تقریبا تمامی سردمداران امریکا و اروپا، با این موافقت نامه مخالفت کردند و خواهان الغای آن گشتند. در واقع حکومت پاکستان قویا در صدد بود كه موافقتنامه مذکور از میان برود. پیشرویی طالبان بطرف بونیر و نقض آشکار موافقتنامه سوات از طرف آنها چیزی بود كه حکومت مركزي و اردوي پاکستان آرزوییش را داشتند تا با توسل به آن جنگ را شروع نمایند. از این نظر، جنگی را كه اردوي پاکستان در سوات و مناطق اطراف آن پیش می برد، همان جنگ امریکایی است كه پیشبرد آن را اردوي پاکستان " تیکه " کرده است.

جذب كمك برای آوارگان جنگ، خود به زمینه مساعد دیگری برای استفاده جویی هاي میلیونی مقامات دولتي مسنول تنظیم این كمك ها مبدل گردیده است. تنها امریکایی ها تا حال 310 میلیون دالر كمك وعده داده اند. سائر قدرت هاي امپریالیستی نیز تهیه كمك هاي هنگفتی را متعهد شده اند. این در حالی است كه نخست وزیر پاکستان اعلام کرده است كه پاکستان به 800 میلیون دالر كمك برای آوارگان جنگ نیاز دارد و مقدار فعلی كمك هاي وعده داده شده بسیار ناکافی است.

آوارگان جنگ سوات در وضعیت بسیار بد و نا مساعدی قرار دارند. رویهمرفته در حدود 2/5 میلیون نفر آنها در خیمه بستی

های مخصوص آوارگان راجستر شده اند، در حالیکه در حدود 500 هزار نفر دیگر آنها در تمامی نقاط پاکستان پراکنده گردیده اند. روی آوری تعداد زیادی از این آوارگان بطرف شهر کراچی، بصورت غیر منتظره ای حساسیت های ملیتی در میان سندی ها را تشدید کرده و به گروه های محلی ناسیونالیست سندی فرصت داده است که علیه سکنا گزین شدن تعداد زیاد پشتون ها در سند، اقداماتی را رویدست گرفته و با تحریک روحیات ناسیونالیستی سندی به بسیج توده یی برای شان دست بزنند.

اردوی پاکستان اعلام کرده است که نیروهایش تا زمان سرکوب کامل طالبان در سوات، این منطقه را ترك نخواهند گفت و بر علاوه جنگ در سایر مناطق صوبه پشتونخوا (صوبه سرحد) و مناطق قبائلی پشتون نشین سرحدی را نیز تشدید خواهد کرد. هم اکنون سلسله درگیری ها در وزیرستان از هر دو طرف تشدید گردیده و بر علاوه دامنه درگیری ها در شکل حملات نظامی بالای مناطق و همچنان عملیات های انتحاری و گروگان گیری، به لاهور، پشاور و سایر مناطق نیز رسیده است. به این ترتیب جنگ شدید و گسترده واقعی در پاکستان در گرفته است.

اردوی پاکستان و حکومت تحت رهبری حزب نصرالله بابر، زمانی بنا به فرمایش امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و مساعدت های سلاطین و شیوخ عرب منطقه خلیج، در سازماندهی مستقیم طالبان نقش عمده ای بازی نمود و همه با هم این بلای سیاسی و نظامی را بجان افغانستان و مردمان آن انداختند، بلایی که سر انجام بجان پاکستان و مردمان آن نیز افتاد. اکنون اردو و حکومت، یکبار دیگر بنا به فرمایش همان مراجع و منابع قبلی، در داخل خود پاکستان به سرکوب کسانی دست و آستین بالا زده اند که جنرال متقاعد آنها را " فرزندان من " می خواند.

جنگ میان " والد " و فرزندان به کجا خواهد کشید و چه نتایج خواهد داشت؟ اولاً: تا آنجائیکه به توده های پاکستانی مربوط است، آوارگی آنها در جریان این خانه جنگی خانمانسوز، وسیع تر و

گسترده تر از آوارگی های جنگ های گذشته میان هند و پاکستان است. اکنون رویهمرفته در حدود چهار میلیون نفر آواره جنگی - از مناطق سوات، باجور، وزیرستان و غیره - در پاکستان وجود دارند. این چنین آوارگی گسترده فقط در زمان تجزیه هند به هندوستان و پاکستان، و البته با محاسبه آوارگان هر دو طرف، به وجود آمده بود. مردمان پاکستان و بخصوص توده های پشتون در این کشور، قربانیان اصلی این جنگ " والد " و " فرزندان " عاق شده اش هستند.

ثانیاً: هدف از جنگ گسترده آغاز شده در پاکستان این است که با سرکوب طالبان پاکستانی، مقاومت اسلامی در افغانستان را فاقد پشتگاه بسازند و زمینه را برای تسلیمی بخش های بزرگی از طالبان و سایر بخش های مقاومت اسلامی به اشغالگران ورژیم دست نشانده، از طریق مذاکرات فراهم سازند. حکومت و اردوی پاکستان با کسب این اطمینان، و یا لا اقل این امید واری، که در این مذاکرات، سهمی از قدرت در افغانستان به طالبان و هم قماشان دیگر شان داده خواهد شد، این جنگ را آغاز کرده اند. اینکه از یکجانب عنصر مهمی از " استراتژی جدید " امریکا در قبال افغانستان، مذاکرات با طالبان و سایر اسلامیست های مخالف مسلح عنوان می گردد و از جانب دیگر مذاکرات مجوزه میان نمایندگان رژیم و طالبان در امارات متحده عربی توسط وزیر دفاع امریکا، با طرح این مسئله که فعلاً بخاطر سنگین بودن وزنه طالبان، پیشبرد مذاکرات به نفع ما نیست، حاکی از این است که اشغالگران، بخصوص امپریالیست های امریکایی، منتظر نتایج ملموس جنگ در پاکستان و افزایش قوای خود شان در افغانستان هستند.

تجارب هفت سال گذشته نشان داده است که انتظارات امپریالیست های اشغالگر از نتایج اقدامات شان، می تواند بر آورده نشود و این اقدامات، آنها را بیشتر از پیش در منجلاب مشکلات گرفتار سازد. این احتمال وجود دارد که اقدامات وسیع و گسترده اردوی پاکستان علیه طالبان پاکستانی، بجای ایجاد محدودیت برای طالبان افغانستانی، زمینه وسیعی برای

سربازگیری آنها از داخل پاکستان به وجود بیاورد. حد اقل بخش هایی از اردوی پاکستان جنگ جاری را بخاطری پیش می برند که طالبان پاکستانی را به طرف افغانستان برانند. بعضی از مبصرین سیاسی پاکستانی که افسران متقاعد عالیرتبه اردوی پاکستان هستند، آشکارا از این حرف می زنند که پاکستان " جای مناسب " برای جهاد طالبان نیست، یعنی اینکه این جای مناسب، افغانستان است.

در واقع ملا عمر، امیر المومنین طالبان افغانستانی، آشکارا طالب تمرکز " جهاد " در افغانستان است و جنگ طالبان پاکستانی با اردوی اسلامی پاکستان را برای " جهاد علیه کفار اشغالگر در افغانستان " مضر ارزیابی می نماید. او بار ها طالب آن شده است که طالبان پاکستانی جنگ در پاکستان را متوقف بسازند و برای پیشبرد " جهاد " به افغانستان بیایند.

طالبان پاکستانی به دلیل تشتت ذاتی ناشی از بافت قبیله یی رهبریت ها و صفوف شان نتوانسته اند به یک تحریک متحد مرکز و هماهنگ بدل شوند. آنها عمدتاً در میان پشتون های پاکستان پایه دارند که مجموعاً فیصدی کوچکی از مجموع نفوس پاکستان را تشکیل می دهند. در پاکستان از یکطرف قوت های نظامی اشغالگر خارجی روی صحنه نیستند و از جانب دیگر اردوی پاکستان یک اردوی مجهز، مسلح، جنگ دیده و کثیر العده است. بنابراین مناطق طالبان پاکستانی می توانند از هر جهت، مناطق پشت جبهه یی خوبی برای طالبان افغانستانی باشند، ولی نمی توانند مناطق پایگاهی مناسبی برای جهاد بخاطر تشکیل امارت اسلامی در سراسر پاکستان تلقی گردند.

با توجه به تمامی این مطالب، این احتمال قویاً وجود دارد که تمامی طرف های درگیر در جنگ های جاری افغانستان و پاکستان سر انجام عملاً تصمیم بگیرند که فعالیت های جنگی شان را در افغانستان متمرکز سازند. در چنین صورتی تشدید و گسترش جدی جنگ در افغانستان را باید انتظار داشت. نشانه های این وضعیت از هم اکنون هویدا گردیده است

اکنون رویهمرفته در حدود چهار میلیون نفر آواره جنگی - از مناطق سوات، باجور، وزیرستان و غیره - در پاکستان وجود دارند. این چنین آوارگی گسترده فقط در زمان تجزیه هند به هندوستان و پاکستان، و البته با محاسبه آوارگان هر دو طرف، به وجود آمده بود. مردمان پاکستان و بخصوص توده های پشتون در این کشور، قربانیان اصلی ... جنگ " والد " و " فرزندان " عاق شده اش هستند.

حرکت های ارتجاعی وحشتناک برای برگشتاندن جامعه به اعماق تاریک چندین قرن قبل تاریخ

1

تحلیل جزیه بر اهالی غیر مسلمان منطقه خیبر

روز سه شنبه 2 جون، گروه طالبان منطقه قبائلی خیبردر ساحه مرزى غرب پشاور، موسوم به " لشکر اسلام "، طی يك جرگه وسیع، پرداخت جزیه اسلامی را بالای چند صد خانواده غیر مسلمان سیک، هندو و عیسوی منطقه تحمیل نمود. رهبر این گروه که " منگل باغ " نامیده می شود، در جرگه مذکور، اهالی غیر مسلمان منطقه را به پذیرش اسلام دعوت کرد و به آنها اعلام نمود که در صورت عدم پذیرش این دعوت، آنها یا باید منطقه را ترک بگویند و یا باید جزیه بپردازند. سر انجام رهبران غیر مسلمانان منطقه پذیرفتند که به " لشکر اسلام " جزیه می دهند، به شرط اینکه امنیت آنها توسط گروه مذکور تامین گردد. " لشکر اسلام "، زنان و اطفال را از پرداخت جزیه معاف نموده و مردان و پسران بالا تر از سن پانزده سال را به پرداخت جزیه سالانه مبلغ يك هزار روپیه پاکستانی مکلف ساخته است.

اگر این اهالی غیر مسلمان، منطقه را ترک می گفتند، مطابق به روایات اسلامی تمامی دارایی های غیر منقول آنها (زمین، خانه، ساختمان های تجارتي و غیره) توسط گروه " لشکر اسلام " مصادره می گردید و آنها حق مطالبه هیچگونه خساره ای را نداشتند. بر علاوه کاملاً خلع سلاح می شدند تا هیچگونه اسلحه گرم و حتی سرد را با خود به بیرون از منطقه برده نتوانند.

گرچه پاکستان بنام اسلام و بر مبنای " تئوری موجودیت دولت در هند " یعنی دو ملت هندو و مسلمان، ایجاد گردید، ولی در طول موجودیت شصت و چند ساله این کشور، پرداخت جزیه توسط غیر مسلمانان، نه در سطح سراسری وجود داشته و نه هم در سطوح محلی و منطقه یی. در قانون اساسی پاکستان نیز چنین مکلفیتی برای غیر مسلمانان وضع نگردیده است.

در افغانستان، پس از آنکه قانون مکلفیت

عمومی عسکری به میان آمد و مردان تمامی اهالی کشور، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، مکلف به گذشتاندن دوره خدمت عسکری شدند، به ابتکار دربار، ملاهای سرشناس فتوایی صادر کردند که بر مبنای آن، غیر مسلمانان، به دلیل شرکت در " دفاع کشور " از پرداخت جزیه معاف شدند. مطابق به روایات اسلامی، " اهل ذمه " یعنی غیر مسلمانان جزیه ده، هیچگونه مکلفیتی در امور عسکری و جنگی مملکت اسلامی ندارند.

البته در پاکستان قانون مکلفیت عمومی عسکری وجود ندارد و اردوی آن کشور يك اردوی داو طلب و مزدور است و تمامی افسران و سربازان آن، داوطلبانه به اردو می پیوندند و از دولت معاش می گیرند. اما بدون اینکه قانون خاصی وجود داشته باشد، شمولیت غیر مسلمانان در اردو غیر ممکن و عملاً ممنوع است. اردوی پاکستان در واقع يك " اردوی جهادی " است و یکی از شعار های معروف آن، " جهاد فی سبیل الله " است. اما با وجود این، غیر مسلمانان قانوناً مکلف به پرداخت جزیه نیستند و قانون عمومی مالیات بالای مسلمانان و غیر مسلمانان علی السویه قابل تطبیق است. اصولاً حکم پرداخت جزیه توسط غیر مسلمانان، مدت ها است که در تمامی کشورهای اسلامی عملاً یکی از احکام منسوخ شده محسوب می گردد و حتی رژیم های بنیاد گرای جمهوری اسلامی ایران، حکومت اسلامی سودان، امارت اسلامی افغانستان، امارت اسلامی طالبان و جمهوری اسلامی کنونی افغانستان، نتوانسته اند و هنوز هم نمی توانند که در شرایط و اوضاع کنونی، دوباره حکم منسوخ شده مذکور را دوباره زنده کنند. البته این حکم کماکان در کتب مذهبی فرقه های مختلف مذهبی اسلامی وجود دارد و یکی از دروس طلاب دینی محسوب می گردد. اما عملاً يك حکم باطله

محسوب می گردد. اصلاً احکام مذهبی ایکه بدون سر و صدا و اصدار فتاوی معین و مشخصی از سوی ملاهای مسلمان، بنا به تکامل عمومی جامعه بشری، عملاً غیر قابل تطبیق گردیده و دیگر به مثابه مقررات قابل تطبیق در جامعه تلقی نمی گردند، زیاد اند. مثلاً در اسلام، برده داری منسوخ نگردیده است. اما احکام مربوط به برده داری، دیگر مدت ها است که از لحاظ عملی کلاً احکام تعطیل شده و یا به عبارت دیگر احکام باطله و منسوخ تلقی می گردند و حتی ملاهای مسلمان نیز کوشش برای برقراری عملی آنها را کنار گذاشته اند.

البته اوجگیری حرکت های بنیاد گرایانه اسلامی در کشورهای اسلامی و پیدایش چند حاکمیت بنیاد گرا درین کشور ها، با تلاش برای زنده کردن دوباره تعدادی از احکام منسوخ شده مذهبی اسلامی توأم بوده است. مثلاً سنکسار کردن زانی و زانیه، بریدن دست دزد، کشتن همجنس باز و احکام مشابه دیگری مدت ها بود که در تمامی کشورهای اسلامی به احکام منسوخ شده مبدل گردیده بودند. اما این احکام، توسط جمهوری اسلامی ایران، سلطنت و هابی سعودی، حکومت اسلامی سودان و امارت اسلامی طالبان دوباره زنده شدند.

در هر حال، بنیاد گرایی اسلامی، چه مزین به چین و قره قلی کرزی باشد و چه ملیس به پتو و لنگی منگل باغ، بلایی است که خواهان برگشت جامعه به اعماق تاریک چندین قرن قبل تاریخ است. آنچه در منطقه خیبر اتفاق افتاده است، نمونه ای از اجزای عملی این خواست ارتجاعی و عقبگرایانه است. نمونه دیگر تلاش برای اجرای عملی این خواست را، در تدوین، تصویب و توشیح " قانون احوالات شخصیه اهل تشیع " توسط رژیم کرزی می توان مشاهده کرد.

" قانون احوالات شخصیه اهل تشیع " يك نمودار روشن از ارتجاعیت و ستمگری برده دارانه

یکی از آخرین تلاش‌های هانی که ملاحی شیعیه افغانستان، تحت رهبری عملی شیخ آصف قندهاری، رهبر حرکت اسلامی افغانستان و منتظم حوزه علمیه کابل (بزرگترین مرکز تعلیمی اسلامی شیعیه در افغانستان) براه انداختند، تنظیم " قانون احوالات شخصیه اهل تشیع " و تصویب و توشیح آن توسط پارلمان رژیم پوشالی و کرزی بود. احکام مذهبی بسیاری که مدت‌هاست عملاً منسوخ شده تلقی می‌گردند و حتی احکامی که از همان ابتدای به میان آمدن نتوانسته و نمی‌توانسته احکام تطبیقی کامل باشند، در متن این قانون دوباره گنجانده شدند. درینجا بطور مثال صرفاً به دو مورد اشاره می‌گردد:

" تمکین " - در نکاح اسلامی، زن در بدل مهریه معینی، که در قرآن از آن بنام " اجوره " یاد شده است، و همچنان تامین اعاشه توسط مرد، نفس خود را به مرد تسلیم می‌نماید. نکاح اسلامی در دو مورد مستلزم تمکین کامل زن از شوهر است: یکی در همخوابگی و دیگری در خارج شدن و یا خارج نشدن زن از خانه. گمان نمی‌رود که حکم مبنی بر تمکین جنسی کامل و دایمی زن از شوهر، از همان ابتدای اعلام، یک حکم تطبیقی کامل و قابل اجرا بوده باشد. در شرایط کنونی و با توجه به شناخت علمی وسیع از مسائل جنسی انسان‌ها و همچنان پیچیده شدن زندگی و مناسبات اجتماعی، طرح چنین احکام عملاً منسوخ به مثابه قانون، غیر از آنکه به شدت ستمگرانه است، عمیقاً جاهلانه نیز می‌باشد.

البته توضیح این نکته ضروری است که تمکین جنسی کامل و دایمی زن از شوهر با موضوع ممنوعیت رابطه جنسی در بیرون از چوکات زناشوهری فرق دارد. در شرایط کنونی، ممنوعیت رابطه جنسی در بیرون از چوکات زناشوهری برای زنان و مردان متاهل، در تمامی قوانین مدنی وجود دارد. اما موضوع تمکین جنسی کامل و دایمی زن از شوهر در آنها موجود نیست، چرا که چنین چیزی را اساساً نمی‌توان به صورت یک حکم قانونی در آورد.

تمکین زن در خارج شدن و یا خارج نشدن از خانه، قبل از همه مستلزم موجودیت چیزی بنام خانه است. اگر اصلاً خانه‌ای وجود نداشته باشد، مثلاً در زندگی کوچی‌ها، چگونه می‌توان حکم مذکور را اجرا کرد؟ برعلاوه، این حکم در طول تاریخ، و هم اکنون، صرفاً برای افراد مربوط به طبقات و اقشار بالایی کار برد و قابلیت تطبیق داشته و دارد و نه برای توده‌های زحمتکش.

" نکاح موقت (متعه) " - متعه از نگاه لغوی به مفهوم کار یا چیز قابل تمتع (لذت بردن) است. به عبارت دیگر منظور از متعه (نکاح موقت)، عیاشی است و زن واضحاً درینگونه نکاح صرفاً به مثابه یک شی یا جنسی برای عیاشی مرد تلقی می‌گردد و این " قابلیتش " برای مدت معینی در بدل یک قیمت معین جنسی و یا پولی توسط مرد خرید می‌شود..

نکاح موقت در سال‌های اول صدر اسلام در زمان حیات محمد مجاز بود و هیچگونه حکمی مبنی بر تحریم آن صادر نشده است. اما عمر از نکاح موقت خوشش نمی‌آمد و با آن مخالف بود. او به ابوبکر نیز پیشنهاد داده بود که نکاح موقت را ممنوع اعلام نماید. اما ابوبکر به دلیل اینکه نکاح موقت در زمان حیات خود محمد ممنوع اعلام نشده بود، جرئت نکرد دست به این کار بزند. عمر در زمان خلافت خودش دست به این کار زد و نکاح موقت را همدریف زنا قرار داد. وی تا آن حدی توانست این ممنوعیت را عملی نماید که حتی علی و ادار شد از این ممنوعیت تبعیت نماید و یا لا اقل صیغه بازی‌هایش را پنهانی انجام دهد و حد اقل در یک مورد، مطابق به روایات خود راویان شیعیه، مجبور گردید تاوان کلانی نیز برای این کار پنهانی اش بپردازد. از آن زمان به بعد، ممنوعیت صیغه موقت توسط تمامی مذاهب اهل تسنن و اکثریت مذاهب اهل تشیع پذیرفته شده و مورد اجرا قرار می‌گیرد. تنها در مذهب اثنا عشریه (جعفری) است که حکم قاطع حلال بودن نکاح موقت وجود دارد و حتی توسط بعضی از ملاحی این فرقه به مثابه

کاری تبلیغ می‌گردد که ثواب آن بیشتر از نکاح دایمی است.

در افغانستان پیروان دوفرقه مذهبی اهل تشیع وجود دارند: جعفری و اسماعیلی. اما صیغه موقت حتی در میان پیروان مذهب جعفری در افغانستان، در طول تاریخ، یک عمل مذموم و غیر قابل عمل تلقی شده است، تا آن حدی که صرفاً بعضی از ملاحی جعفری به تبلیغ برای آن دست می‌زنند. کسانی که ندرتا دست به این کار می‌زنند، معمولاً دزدانه عمل می‌کنند و از افشا شدن آن خجالت می‌کشند. زنان بطور خاص با این کار مخالفند و " صیغه " را مساوی با " زنا " می‌دانند و زنان صیغه شده را به شدت مذمت می‌کنند.

" قانون احوالات شخصیه اهل تشیع " بنا به عدم تجانس داخلی رژیم پوشالی با مخالفت‌های درونی مواجه شد و جان چند نفر نیز در جریان این کشمکش ضایع شد. اربابان امپریالیستی رژیم نیز با این قانون مخالفت کردند. در نتیجه، این قانون به حالت تعلیق در آمد و کرزی بعد از تصویب آن توسط پارلمان رژیم و حتی بعد از توشیح آن توسط خودش، حکم اصلاح مجدد آن را صادر کرد.

با نگاهی به متن تصویب شده و توشیح شده این قانون، می‌توان بخوبی و روشنی به ماهیت ستمگرانه مذهبی و زن ستیزانه خود این قانون و کلا رژیم پوشالی پی برد.

این قانون در واقع زنان را به مثابه بردگان جنسی مردان تعریف می‌نماید و نه انسان‌ها و شهروندان متساوی الحقوق با مردان.

زبان این قانون همان زبان جلف و وقیحانه توضیح المسائلی است و کلماتی چون " وطی "، " دخول "، " مدخوله " و غیره که کلمات معادل دربی و پشتوی آنها در مکالمات روز مره مردم به عنوان فحش و دشنام بکار برده میشوند، سراسر بخش‌های مربوط به نکاح، نکاح موقت و طلاق را پوشانده است.

قانون احوالات شخصیه اهل تشیع، بصورت بسیار بارزی نشاندهنده ستم

مذهبی بر شیعیان افغانستان است. مطابق به قانون اساسی رژیم، شیعیان افغانستان صرفاً در رابطه با احوالات شخصی، حق دارند قانون ویژه خود را در مطابقت با احکام فقهی تشیع داشته باشند. یعنی آن‌ها در رابطه با احوالات غیر شخصی حق ندارند قوانین ویژه خود را داشته باشند و باید از همان قانون عمومی کشوری که باید در مطابقت با فقه حنفی قرار داشته باشد، تبعیت نمایند.

جنبه دیگری از ستمگری مذهبی این قانون، نادیده گرفتن کامل شیعیان اسماعیلی در افغانستان است که حد اقل مجموع نفوس آنها را می‌توان یک میلیون نفر تخمین نمود. قانون احوالات شخصی اهل تشیع، که شیعیان را مساوی به پیروان مذهب جعفریه قرار می‌دهد، کلاً در مطابقت با فقه جعفری قرار دارد. مهم‌ترین جنبه ستمگرانه مذهبی این قانون، ستمی است که از ناحیه چنین قانونی متوجه تمامی اهالی شیعه جعفری در افغانستان می‌گردد. این قانون، خصوصی‌ترین مسائل زندگی زنان و مردان این بخش از اهالی کشور را رسماً به مثابه مسائل قابل کنترل توسط حکومت و ملاها تعریف می‌نماید و به این ترتیب

ستمگری مذهبی تمامیت خواهانه متبلور درین وضعیت، اگر به مراتب غلیظ‌تر از ستمگری مذهبی امارت اسلامی طالبان نباشد، به هیچوجه کمتر از آن نیست. این جنبه ستمگرانه مذهبی این قانون اساسی ناشی از آن است که "طالبانیزم تشیع" کلاً در درون رژیم حضور دارد و تمامیت خواهی مذهبی، دید ارتجاعی و روحیه استبدادی بخش‌هایی از این "طالبانیزم" مثل بخش محسنی، از پشتوانه "مرجع" قابل تقلید نیز برخوردار است. به همین جهت، محسنی در دفاع آشکار از این قانون ایستاد و اعلام کرد که:

« هیچ کسی حق ندارد این قانون را تغییر بدهد. »

گمان نمی‌رود که این قانون بتواند به عنوان یک قانون قابل اجرا تثبیت گردد. ولی از جانب دیگر ملاحظاتی مثل محسنی نیز ممکن نیست تغییر آن را بپذیرند. محتمل‌ترین امکان این است که این قانون مدت‌ها به حالت تعلیق قرار بگیرد، همانگونه که احکام معینی از آن، عملاً قرن‌ها به حالت تعلیق قرار داشته است. ملاحظاتی بنیادگرای شیعه جعفری در افغانستان، تثبیت قانون احوالات شخصی اهل تشیع در قانون اساسی رژیم را، که

در واقع جز تثبیت حق آنها برای تحت کنترل گرفتن مسائل شخصی و خصوصی اهالی شیعه معنی و مفهوم دیگری ندارد، به مثابه یک دستاورد سیاسی و به مثابه تثبیت حقوق دموکراتیک شیعیان در افغانستان، به خورد مردم داده و می‌دهند. ولی یکی از الزامات اولیه تثبیت حقوق دموکراتیک تمامی مردم افغانستان، منجمله شیعیان، جدایی دین از دولت یعنی غیر دینی شدن دولت است. اصولاً دموکراسی، حتی به مفهوم بورژوازی آن، بدون مبدل شدن باورها و احکام مذهبی به مسائل خصوصی و شخصی افراد غیر قابل حصول است. در واقع در "دموکراسی اسلامی"، مراد از دموکراسی صرفاً یک مکانیزم یا طرز العمل است و مفهوم دیدگاهی ندارد. خلاصه، تثبیت حقوق دموکراتیک مردم به مفهوم حقیقی کلمه، اساساً بدون سرنگونی کلی حاکمیت دولتی مذهب و برقراری حاکمیت سکولار و لائیک در مسیر کلی مبارزه برای برانداختن هر گونه استعمار و ستم و ایجاد جامعه مبتنی بر مساوات میان انسان‌ها، غیر ممکن است.

استراتژی جدید امریکا در افغانستان استراتژی خروج یا استراتژی تحکیم اشغال؟

بارک اوباما رئیس‌جمهور امریکا، استراتژی جدید امریکا در افغانستان را "استراتژی خروج" نامیده است. اما این استراتژی در واقع نه استراتژی خروج بلکه استراتژی تحکیم اشغال افغانستان و گسترش جنگ در اطراف افغانستان است و در اساس نه استراتژی جدید بلکه تحکیم و گسترش همان استراتژی زمان بوش محسوب می‌گردد.

گرچه تا حال سند مشخص جامعی از سوی دولت امریکا که این "استراتژی جدید" را بصورت همه‌جانبه و جامع توضیح دهد، منتشر نگردیده است؛ اما با توجه به بیانات بارک اوباما و سایر مقامات دولتی امریکا و همچنان اقدامات عملی‌ای که تا حال اشغالگران امریکایی در افغانستان و اطراف آن انجام داده و یا رویدست گرفته‌اند؛ می‌توان تا حد زیادی بصورت ذیل خط و خال این استراتژی را

به تصویر کشیده و مشخص نمود.

1 - تقویت نیروهای اشغالگر

(افزایش قوت‌های اشغالگر امریکایی، تعمیق و گسترش نقش آنها و متمرکز ساختن فرماندهی جنگ) :

طبق آخرین برآورد هائیکه خود اشغالگران به عمل آورده‌اند، فعلاً مجموع قوای نظامی امریکا در افغانستان، 56000 نفر افسر و سرباز را در بر می‌گیرد و مجموع قوای نظامی متحدین امریکا در افغانستان، 33000 نفر هستند. با ورود تمامی بخش‌های قوت‌های 21000 نفری اضافی امریکایی به افغانستان، که بارک اوباما وعده داده و تا حال تعدادی از آنها به افغانستان وارد شده‌اند و بقیه نیز در حال ورود به کشور هستند، تعداد مجموعی قوت‌های اشغالگر خارجی در افغانستان، در زمان

انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی، بیشتر از 100000 نفر خواهد شد، یعنی چهار برابر مجموع قوت هائیکه در سال 2001 افغانستان را اشغال کردند.

در واقع هر باری که در طول هفت و نیم سال گذشته، انتخابات در افغانستان برگزار شده است، چه انتخابات لویه جرگه‌ها بوده باشد و چه انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، قوت‌های اشغالگر بیشتری به کشور وارد شده‌اند. این بار نیز تامین امنیت برای انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم، یکی از دلایل افزایش قوت‌های اشغالگر امریکایی، نشاندهی می‌گردد.

اما افزایش قوت‌های اشغالگر امریکایی بعد از انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم نیز ادامه می‌یابد. قرار است از ابتدای سال 2009 تا آخر آن

مجموعاً 30000 نفر قوای اضافی امریکایی به افغانستان وارد شوند. به این ترتیب 9000 نفر دیگر قوای تازه نفس امریکایی بعد از انتخابات رژیم وارد افغانستان خواهند شد و تا آخر سال 2009 مجموع قوت های اشغالگر به 110000 نفر خواهد رسید.

اخیراً وزرای دفاع پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) به این فیصله رسیده اند که به تعداد 5000 نفر از قوای مربوط به کشور های اروپایی آن پیمان را از کوسوو بیرون بکشند. این فیصله می تواند ظرفیت افزایش قوت های نظامی کشور های متذکره به افغانستان را بالا تر ببرد و این احتمال را قوی تر میسازد که حد اقل برخی از کشورهای اروپایی عضو ناتو نیز کم و بیش قوای شان را در افغانستان افزایش دهند. در چنین صورتی مجموع قوت های اشغالگر کنونی از لحاظ تعداد نزدیک به مجموع تعداد قوت های اشغالگر سوسیال امپریالیست های شوروی سابق در افغانستان خواهد شد. چنانچه صرفاً یکی دو حرکت دیگر در جهت افزایش این قوا به عمل آید، که احتمال آن زیاد است، مجموع قوت های اشغالگر امپریالیستی و ارتجاعی کنونی با قوت های اشغالگر سوسیال امپریالیستی سابق برابر خواهد شد.

اولین دسته ها از قوای اضافی و تازه نفس امریکایی در دو ولایت همجوار کابل یعنی در غرب کابل (ولایت وردگ) و جنوب کابل (ولایت لوگر) مستقر شده اند. یکی از مناطق دیگر نزدیک به کابل، که طبق گفته های منابع مربوط به رژیم پوشالی، دسته های قوای تازه وارد امریکایی در آینده نزدیک در آن مستقر خواهند شد، ولسوالی رشیدان وردگ است که یکی از ولسوالی مربوط به ولایت غزنی است.

در مناطق جنوب کشور، هم اکنون دسته های قوت های تازه وارد امریکایی در حال ورود به ولایت هلمند و بخش ولایت فراه هستند. گفته می شود که در آینده نزدیک دسته های دیگر قوت های تازه وارد امریکایی در ولایات قندهار، زابل و ارزگان نیز جا بجا خواهند شد.

یکی از وظایف نظامی مهمی که قوای امریکایی مستقر در افغانستان بر عهده خواهند داشت، سهمگیری گسترده در تامین امنیت سرحدات شرقی، جنوبی و غربی افغانستان خواهد بود. این وظیفه، سهمگیری گسترده در تامین امنیت سرحدات ولایات کنر، ننگرهار، پکتیا، خوست، پکتیکا، زابل، قندهار و هلمند، که

همه ولایات سرحدی همجوار با خط دیورند هستند و مناطق سرحدی ولایت فراه در غرب کشور و در همجواری با ایران، را در بر خواهد گرفت.

کار های ساختمانی پایگاه های نظامی گران قیمتی به ارزش صد ها میلیون دالر در این مناطق سرحدی از قبل شروع شده است. بعضی از این پایگاه ها تکمیل شده و به بهره برداری سپرده شده اند، بعضاً در حال تکمیل هستند و بعضی دیگر شان در آینده نزدیک تکمیل خواهند شد.

یکی از وظایف مهم قوت هائیکه تا کنون در این پایگاه های سرحدی مستقر بوده اند، رهنمایی حملات هوایی طیارات بی پیلوت امریکایی بالای مناطق آنطرف خط دیورند و بعضاً عملیات نفوذی کم دامنه زمینی در آن مناطق بوده است. با افزایش تعداد قوت های امریکایی مستقر در سرحدات، در صورت ضرورت این حملات هوایی و زمینی می تواند بیشتر از پیش تشدید و گسترش یابند. در واقع یکی از دلایل راه اندازی عملیات های نظامی وسیع علیه طالبان پاکستانی توسط اردوی دولتی پاکستان، پیشگیری از اجرا یا لا اقل پیشگیری از گسترش اینگونه فعالیت های نظامی امریکایی ها است.

پایگاه های سرحدی امریکایی در مناطق سرحدی ولایت فراه، وظیفه ترصد سرحدات ایران در پیوند با قوت های امریکایی مستقر در پایگاه هوایی شیندند را بر عهده خواهند داشت.

افزایش آموزگاران نظامی امریکایی برای آموزش افراد اردو، پولیس و استخبارات رژیم نیز در چوکات عمومی افزایش قوت های اشغالگر امریکایی در افغانستان، مد نظر قرار دارد. قرار است نیروهای امنیتی رژیم، شامل افسر و عسکر، وسیعاً افزایش یابند، به خوبی مجهز شوند و آموزش ببینند و این کار طبعا مستلزم افزایش آموزگاران نظامی خارجی است.

با تمام این تفصیلات، افزایش سی هزار نفری نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان، صرفاً یکی از جوانب تقویت نیروهای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان را میسازد. جنبه دیگر عبارت است از تعمیق و گسترش نقش نیروهای اشغالگر امریکایی در عرصه های مختلف. این جنبه را می توان بصورت خلاصه، تعمیق و گسترش نقش نیروهای اشغالگر امریکایی در ساحات ملکی و به بیان دیگر نظامی ساختن وسیع و عمیق عرصه های ملکی در افغانستان دانست.

یکی از این عرصه ها، عرصه اقتصادی است. قوت های اشغالگر امریکایی از

مدتی به اینطرف مستقیماً به سرمایه گزاری در عرصه اقتصادی شروع نموده اند. اخیراً قومندان عمومی قوای امریکایی مستقر در افغانستان فاش ساخت که اردوی امریکا تا حال در افغانستان یک میلیارد دالر سرمایه گزاری نموده است. وی بطور خاص از سرمایه گزاری در شرکت های افغانستانی تولید آب آشامیدنی بوتلی - که در افغانستان معمولاً آب معدنی نامیده میشود - و همچنان شرکت های ساختمانی نام برد. به گفته وی، سرمایه گزاری های اردوی امریکا در افغانستان ادامه خواهد یافت و بطور روز افزون گسترش خواهد یافت. اردوی امریکا از طریق این سرمایه گزاری ها، مایحتاج قوت های نظامی امریکایی مستقر در افغانستان را در داخل این کشور تولید خواهد کرد. قومندان عمومی قوای امریکایی مستقر در افغانستان ادعا کرد که هم اکنون مجموع افراد تحت قومنده اش از آب آشامیدنی بوتلی تولید شده در افغانستان استفاده می کنند. وی بطور آشکار برنامه ای را فاش ساخت که مطابق به آن، کوشش خواهد شد تا تمام مایحتاج غیر جنگی قوت های نظامی امریکایی مستقر در افغانستان، از داخل این کشور تهیه گردد و به این ترتیب گویا بازار خوبی برای تولیدات افغانستان - یعنی تولیدات مربوط به سرمایه گزاری های اردوی امریکا در این کشور - به وجود بیاید.

به این ترتیب قوت های اشغالگر امریکایی در افغانستان، مستقیماً عرصه اقتصادی را مورد حمله قرار داده و برای اشغال بیشتر و بیشتر این عرصه می کوشند.

عرصه دیگر، ادامه کار برای شکلهی رژیم دست نشانده است. پس از رویکار آمدن بارک اوباما، دولت امریکا اعزام چهار هزار نفر آموزگار برای تعلیم و تربیه پرسونل ملکی برای پیشبرد امور ملکی رژیم را رویدست گرفت. این آموزگاران هم در سطح مرکز و هم در سطح ولایات در عین حالیکه تعلیم و تربیه این پرسونل ملکی را پیش خواهند برد، اجراءات روز مره آنها و به عبارت دیگر اجراءات امور روز مره دولت در تمامی سطوح کار های دولتی را تحت کنترل خواهند گرفت. اخیراً اعزام این آموزگاران شروع گردیده است. اما دولت امریکا همزمان با این کار اعلام کرد که چون از بابت اعزام آموزگاران ملکی امریکایی به افغانستان دچار مشکل است، موقتاً افراد بر حال ویا متقاعد اردوی امریکا را برای پیشبرد این کار به

افغانستان می فرستد. اما گمان غالب این است که این کار موقتی نخواهد بود و در آینده نیز تداوم خواهد یافت. اصلاً در شرایط جنگی افغانستان برای دولت آمریکا نهایت مشکل است که آموزگاران ملکی به این کشور اعزام نماید.

متمرکز ساختن فرماندهی کل جنگ بدست فرماندهان آمریکایی و تمرکز بیشتر روی نیروهای آمریکایی در جنگ، جنبه دیگری از تقویت نیروهای اشغالگر را تشکیل می دهد.

جنرال مک کریستال در عین حالیکه فرماندهی عمومی نیروهای آمریکایی در افغانستان را بر عهده دارد؛ فرماندهی عمومی نیروهای ناتو را نیز بر عهده گرفته است. فرمانده عمومی عملیاتی، هم برای نیروهای آمریکایی و هم برای نیروهای ناتو، نیز یک جنرال آمریکایی تعیین گردیده است.

قبلاً در ولایات مهمی از مناطق جنگی جنوب افغانستان، نیروهای ناتو مسئولیت های عمده جنگی را بر عهده گرفته بودند. مثلاً نیروهای انگلیسی در هلمند، نیروهای کانادایی در قندهار و یا نیروهای هالندی در ارزگان. در شرایط جدید که قوت های جدید آمریکایی عمدتاً در ولایات جنوبی و جنوب شرقی مستقر می گردند، نه تنها از تعداد نقش نیروهای ناتو درین ولایات کم رنگ تر می گردد، بلکه از لحاظ عملیاتی نیز نقش این نیروها بیشتر حاشیه یی و جانبی خواهد شد. گرچه ممکن است تمامی کشور های اروپایی عضو ناتو یکجا با کشور های دیگری که عضو ناتو نیستند و در افغانستان نیروهای معدودی دارند، مجموعاً قادر گردند که حد اکثر 5000 نفر نظامی اضافی به افغانستان وارد نمایند، ولی این مقدار افزایش قوا نیز قادر به حفظ تناسب قبلی میان قوت های اشغالگر آمریکایی و غیر آمریکایی نخواهد بود. نیروهای اضافی آمریکایی همه دارای وظایف جنگی عملیاتی خواهند بود، در حالیکه نیروهای اضافی سایر کشورها، عمدتاً وظایف جنگی عملیاتی نخواهند داشت و وظایف دیگری بر عهده خواهند گرفت.

مسئله فشار دولت آمریکا بالای تمامی متحدینش در جنگ افغانستان، بخصوص کشور های عضو ناتو، بخاطر سهمگیری بیشتر آنها درین جنگ همچنان ادامه خواهد یافت. ولی تجارب چند سال گذشته نشان داده است که آمریکایی ها مجبورند بار اصلی فرماندهی جنگ را بطور متمرکز و محکمی بدست بگیرند و بار

اصلی پیشبرد جنگ را نیز قویاً روی شانه های شان حمل نمایند.

2 - منطقه یی ساختن جنگ:

منظور از منطقه یی ساختن جنگ، مد نظر قرار دادن آن به عنوان یک جنگ هم پیوند و همزمان در افغانستان و پاکستان است. در واقع از همان ابتدای تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور، دولت آمریکا نقش مهمی برای همراهی دولت و اردوی پاکستان با این کارزار امپریالیستی قایل بود. حتی بالاتر از آن، همراه شدن دولت و اردوی پاکستان با دولت و اردوی آمریکا، نقش مهمی در شکلگیری نهایی نقشه و آغاز عملی این کارزار بازی نمود.

در واقع دولت و اردوی آمریکا بعد از حصول اطمینان در مورد این همراهی و همگامی دولت و اردوی پاکستان بود که تصمیمش را برای حمله به افغانستان نهایی ساخت و دست به این حمله و تهاجم زد. در طول مدتی که عملیات قوای آمریکایی برای سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان ادامه داشت، تقریباً تمامی میدان های هوایی پاکستان در اختیار این قوا قرار گرفت و راه لوجیستیکی زمینی نیز در پاکستان به روی قوای آمریکایی باز گردید. نقش این استفاده وسیع قوای آمریکایی از تاسیسات هوایی و راه های زمینی پاکستان، نسبت به تسهیلات ابتدایی و نسبتاً محدودی که در همان موقع در کشور های آسیای میانه بدست آورده بودند، خیلی بیشتر و برجسته تر بود. حتی تا هم اکنون راه های لوجیستیکی زمینی پاکستان شریان های حیاتی قوای ائتلاف بین المللی تحت رهبری آمریکا و قوای آیساف مستقر در افغانستان را تشکیل می دهند.

مهم تر از این اقدامات نظامی مشخص، تصمیم دولت پاکستان برای ترک پشت پناهی سیاسی امارت اسلامی طالبان بود که نقش مهمی در سراسیمگی نیروهای آن و هزیمت کتلوی آنها از سنگر های جنگ بازی نمود. پاکستان نزدیک ترین و مستقیم ترین متحد و به بیان بهتر حامی و پشتیبان امارت اسلامی طالبان بود. تمامی حمایت های مستقیم و غیر مستقیم آمریکایی، انگلیسی و عربی از امارت اسلامی طالبان نیز از لحاظ عملی و مستقیم در همین ظرف می ریختند و همه با هم نقش عظیمی در شکلهی و گسترش و تقویت آن بازی می کردند.

در سال های بعد، با تداوم اشغال افغانستان توسط قوت های آمریکایی و

متحدینش، اردوی پاکستان بخش مهمی از قوت هایش را در مناطق قبایلی هم مرز با افغانستان مستقر کرد و به وقفه ها عملیات های نظامی محدود ویا نسبتاً گسترده را به خرچ آمریکایی ها علیه طالبان و نیروهای القاعده مستقر در این مناطق پیش برد. اما مهم تر ازین ها، دولت پاکستان، ضربات شدید و گسترده ای بر پیکر تشکیلاتی القاعده در شهر های پاکستان وارد نمود و چند صد نفر از کادر رهبری و نیز فعالین آن را گرفتار کرده و به آمریکایی ها تسلیم نمود.

کمیسیون مشترک امنیتی سه جانبه میان نظامیان آمریکایی مستقر در افغانستان، نظامیان پاکستانی و نظامیان رژیم کرزی، که از چند سال به اینطرف ده ها بار جلساتش را برگزار نموده است، بخوبی نشاندهنده هم پیوندی جنگ در افغانستان و پاکستان است.

بر مبنای همین هم پیوندی بود که دولت پاکستان در زمان بوش حیثیت متحد استراتژیک دولت آمریکا در بیرون از ناتو را بدست آورد و سالانه میلیارد ها دالر کمک های نظامی و غیر نظامی آمریکایی را بدست آورد.

با تمام اینها، دولت آمریکا در زمان بوش، مداوماً خواستش را برای افزایش نقش جنگی به اصطلاح ضد تروریستی پاکستان تکرار می کرد و دولت و اردوی دولتی پاکستان را تحت فشار قرار می داد. در اثر این فشار ها، دولت و اردوی پاکستان مخفیانه موافقه نمود که " پایگاه های تروریستی " در مناطق قبایلی هم مرز با افغانستان، توسط طیارات آمریکایی بمباران گردند. این بمباران ها چندین ماه قبل از رویکار آمدن بارک اوباما عملاً آغاز گردیده بودند.

" استراتژی جدید بارک اوباما " این روند رو به رشد و گسترش در طی هفت و نیم سال گذشته را محکم به دست می گیرد و در سطح جدیدی اعتلا و گسترش می بخشد.

در چوکات " استراتژی جدید بارک اوباما "، جنگ در افغانستان و پاکستان به مثابه یک جنگ واحد در نظر گرفته می شود و تمامی مسائل مربوط به افغانستان و پاکستان در همین چار چوب واحد گنجانده می شود. از این دید، جنگ دیگر جنگی صرفاً در افغانستان نیست که عملیات های جنگی قوت های اردوی پاکستان در مناطق قبایلی هم مرز با افغانستان، کمکی از بیرون به این جنگ تلقی گردد. اکنون جنگ در سوات و در آینده نزدیک در وزیرستان، محاذ های

مربوط به جنگ واحدی تلقی می‌گردد که در افغانستان و پاکستان بصورت هم پیوند و همزمان جریان دارد. فرقی که میان محاذ های جنگی این جنگ واحد در دوطرف خط دیورند وجود دارد این است که در اینطرف خط نیروهای اشغالگر نقش جنگی عمده را به دوش دارند و در آن طرف خط نیروهای اردوی پاکستان. یعنی یک جنگ اشغالگرانه امپریالیستی با یک جنگ ارتجاعی داخلی آنچنان با هم بصورت محکمی پیوند زده شده اند که دومی در خدمت اولی قرار دارد و اولی محرک و تامین کننده دومی است.

درین میان نقش رژیم دست نشانده به مثابه یک رژیم تحت رهبری شوونیست های پشتون، در برخورد با پشتون ها و مناطق پشتون نشین پاکستان، یک نقش مضحکه آمیز، دو پهلو و جنایتکارانه است. این رژیم از یکطرف دعوای خط دیورند را مزه مزه می‌کند و از جانب دیگر طرفدار حضور و استقرار نیروهای اردوی پاکستان در مناطق قبایلی آنطرف خط دیورند و طرفدار پیشبرد عملیات های نظامی توسط آنها است. این رژیم از یک طرف در رابطه با هر بمباران هوایی قوت های اشغالگر که معمولا بالای مناطق پشتون نشین افغانستان و اهالی ملکی این مناطق صورت می‌گیرد، ریاکارانه مخالفت می‌نماید و اشک تسماح می‌ریزد، تا گویا پشتون های افغانستان را دلجویی کرده باشد؛ ولی از طرف دیگر آوارگی میلیون ها نفر از اهالی ملکی پشتون های پاکستانی و کشته شدن هزاران تن آنها در اثر حملات دد منشانه اردوی پاکستان را آنچنان نادیده می‌گیرد که گویی اصلا آب از آب تکان نخورده باشد.

درینجا لازم است کمی در مورد نحوه عملیات اردوی پاکستان در منطقه سوات و مناطق اطراف آن و نتایج تا کنونی این عملیات روشنی ببندیم:

مجموع قوت هائیکه از جانب اردوی پاکستان درین عملیات سهم دارند، در حدود 25000 نفر، شامل قوت های پیاده، توپخانه، زرهی و هوایی هستند. به ادعای خود فرماندهان اردوی پاکستان، مجموع طالبان مسلح در این منطقه 5000 نفر بوده اند. جنگی را که این قوت های 25000 نفری اردوی پاکستان علیه نیروی 5000 نفری مقابل شان، که همه شامل قوای پیاده و دارای تسلیحات و تجهیزات سبک و کم و بیش سلاح های نیمه سنگین هستند، پیشبرده و کماکان پیش می‌برند یک جنگ تمام عیار است که

با استفاده کامل از پرسونل، تسلیحات و تجهیزات پیاده، توپخانه، زرهی و هوایی مشخص می‌گردد. دقیقا مثل جنگی که بخاطر تصرف قلمرو یک کشور خارجی پیش برده می‌شود. منظور از این جنگ، " فتح سوات " به هر قیمت بوده است؛ به قیمت کشتن هزاران تن از اهالی ملکی، آوارگی سه میلیون نفر یعنی تقریبا تمامی اهالی ملکی ساکن در منطقه که جان به سلامت برده اند و تخریب وسیع و سرتاسری منطقه.

موج دوم اینگونه عملیات قرار است در وزیرستان براه بیفتد و شاید بعد ها هم در سایر مناطق پشتون نشین پاکستان. دارو دسته " پشتون نواز " کرزی نه تنها در مقابل این جنایت به وقوع پیوسته لب از لب نمی‌گشاید، بلکه برای ادامه چنین جنایاتی در مناطق دیگر نیز دست دعا بلند می‌نماید.

3 - تقویت اردو و پولیس رژیم پوشالی:

طبق احصائیه هائیکه مقامات ذیربط رژیم دست نشانده می‌دهند، هم اکنون مجموع نیروهای مربوط به اردوی رژیم پوشالی به 90000 نفر رسیده اند و مجموع نیروهای پولیس رژیم 80000 نفر هستند. طبق آخرین طرحی که از سوی مقامات امریکایی و رژیم پوشالی اعلام گردیده است، باید به زودی مجموع نیروهای اردوی رژیم به 135000 نفر و مجموع نیروهای پولیس رژیم به 85000 نفر برسد. در این طرح، حد نهایی مجموع " نیروهای امنیتی " رژیم یعنی مجموع نیروهای اردو، پولیس و استخبارات آن، 400000 (چهار صد هزار) نفر در نظر گرفته شده است.

تعداد نیروهای اردوی رژیم پوشالی در ابتدای تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور، مجموعا 70000 نفر و تعداد نیروهای پولیس رژیم مجموعا 80000 نفر در نظر گرفته شده بود. طرح جدید برای بالا بردن مجموع ظرفیت نیروهای امنیتی رژیم تا 400000 نفر عمدتا افزایش نیروهای اردوی رژیم را مدنظر دارد. قرار است مجموع نفرات اردوی رژیم تا 300000 نفر افزایش یابد. مقامات نظامی رژیم پوشالی پنهان نمی‌کنند که در برنامه جدید افزایش نیروهای اردو، صرفا مسئله پیشبرد جنگ علیه مخالفان مسلح مدنظر نیست، بلکه توازن نظامی در منطقه، یعنی توازن نظامی با کشور های همسایه افغانستان نیز مدنظر

است.

هم اکنون مجموع نفوس پاکستان 180000000 (یکصد و هشتاد میلیون) نفر بر آورد می‌گردد، در حالیکه مجموع نفرات اردوی پاکستان 700000 (هفتصد هزار) نفر هستند، یعنی کمتر از 0/4 % مجموع نفوس کشور. نفوس کشور همسایه غربی یعنی ایران 80000000 (هشتاد میلیون) محاسبه می‌گردد، در حالیکه مجموع نفرات اردوی ایران و سپاه پاسداران تقریبا 500000 نفر هستند، یعنی کمی بیشتر از 0/6 % مجموع نفوس کشور. اما نفوس افغانستان را فعلا در حدود 32 میلیون نفر بر آورد می‌کنند که مجموع نفرات یک اردوی 300000 (سه صد هزار) نفری بالاتر از 0/9 % مجموع نفوس کشور یعنی تقریبا 1/00 % آنرا تشکیل می‌دهد، یعنی از لحاظ فیصدی نفوس، بیشتر از دو برابر پاکستان و بیشتر از یک و نیم برابر ایران.

اردوهای قلیل العده همسایه های شمالی افغانستان را اصلا نمی‌توان درین محاسبه، به مقایسه گرفت و همین موضوع می‌تواند بسیار حساس باشد. یک قوت عظیم بیشتر از نیم میلیون نفر، مشتمل بر نیروهای امریکایی و متحدین آنها و مجموع نیروهای امنیتی رژیم پوشالی، در افغانستان، عدم توازن نظامی شدیدی به ضرر کشور های آسیای میانه و نفوذ روسیه درین منطقه به وجود می‌آورد. طرح جدید ایجاد نیروی نظامی واکنش سریع توسط چند کشور مربوط به " پیمان دفاعی دسته جمعی منطقه یی " یعنی روسیه، قزاقستان، قیرغیزستان، تاجکستان و ازبکستان در منطقه آسیای میانه و بحیره خزر، که شامل نیروهای پیاده، توپخانه، زرهی، هوایی و بحری خواهد بود و نیروهای روسی در آن نقش عمده خواهد داشت، جوابی است که ظاهرا به عنوان یک اقدام پیشگیرانه " ضد تروریستی " رویدست گرفته شده است، ولی در اصل عکس العملی است در مقابل عدم توازن نظامی در حال شکلگیری از طرف افغانستان. هر موقعی که این نیروی واکنش سریع عملا ایجاد گردد، مناطق سرحدی کشور های تاجکستان و ازبکستان با افغانستان، سنگر های اصلی استقرار این نیرو خواهد بود.

از جنبه دیگری نیز می‌توان این موضوع را به بررسی گرفت. خود مقامات نظامی امریکا و ناتو و همچنان رژیم پوشالی، مجموع نیروهای در حال جنگ علیه خود شان را در افغانستان، در حدود 25000 نفر تخمین می‌زنند. فرض کنیم در عکس

العمل علیه افزایش قوای امریکایی در افغانستان، مجموع این نیروها بتواند به 50000 نفر افزایش یابد. تنها در مقابل این تعداد جنگجوی چریک، یک نیروی بیشتر از نیم میلیون نفر مجهز و مسلح با مدرن ترین تجهیزات و سلاح ها، اصلا ضرورت وجودی نمی تواند پیدا نماید. می توان گفت که درین میان گسترش ناتو از هر طرف به سوی روسیه نیز مطرح است و روسیه از هم اکنون اجرای عکس العملی را رویدست گرفته است.

تقویت " نیروهای امنیتی " رژیم، صرفا افزایش تعداد نفرات آنها را در بر نمی گیرد، بلکه تجهیز بهتر و بیشتر با تسلیحات و تجهیزات، سازماندهی و تعلیمات مدرن را نیز شامل می شود. تمامی این اقدامات تا حال طبق استاندارد های ناتو پیش برده شده و در آینده نیز مطابق همین استاندارد ها پیش برده خواهند شد. امریکایی ها نقش تعیین کننده ای در این تجهیز، سازماندهی و تعلیمات " نیروهای امنیتی " رژیم داشته اند و در آینده نیز خواهند داشت.

4 - جدا سازی اهالی از مخالفین مسلح:

فرمانده عمومی جدیدا انتخاب شده قوت های امریکایی در افغانستان (جنرال مک کریستل)، که در عین حال فرمانده عمومی قوت های ناتو در افغانستان نیز هست، اعلام کرده است که از استراتژی کلاسیک مقابله با جنگ چریکی استفاده خواهد کرد. وی که فرماندهی عملیات های دستگیری صدام حسین و قتل زرقاوی در عراق را بر عهده داشته است، می گوید که در چوکات استفاده از استراتژی کلاسیک مقابله با جنگ چریکی، تلفات غیر نظامیان در جریان عملیات های نظامی توسط قوای تحت فرماندهی اش را به حد اقل خواهد رساند.

مک کریستل بعد از آن به حیث فرمانده عمومی نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان بر گزیده شد که طیارات امریکایی دهات ولسوالی بالا بلوک ولایت فراه را بمباران کردند و چند صد نفر از اهالی ملکی این دهات را به خاک و خون کشیدند. حتی مقامات رژیم دست نشانده، مجموع تلفات ملکی اهالی این دهات را در حدود 150 نفر کشته و تعداد زیادی زخمی اعلام کردند. در روز های بعد از همین بمباران بود که کاربرد فاسفورس سفید توسط قوای امریکایی بر سر زبان ها افتاد و جالب اینکه یک افسر امریکایی

ادعا کرد که فاسفورس سفید توسط طالبان بکار برده شده است.

بهر حال، جلوگیری از تلفات افراد ملکی در جریان عملیات های نظامی، در قالب یک چوکات عمومی استراتژیک مطرح گردیده است. در استراتژی کلاسیک مقابله با جنگ چریکی، آنچه اهمیت درجه اول دارد، جدا سازی مردم از چریک ها است و نه تصرف مناطق و کشتن چریک ها. درینمورد بصورت تمثیل گفته می شود که باید آب و ماهی ها را از هم جدا کرد تا ماهی ها خود بخود از میان بروند. مک کریستل می گوید که وی درین چارچوب، بیشترین اهمیت را به جلب اهالی به طرف خود شان و جدا ساختن آنها از طالبان خواهد داد و نه تصرف مناطق تحت کنترل طالبان و یا کشتن هر چه بیشتر آنها.

محور سیاسی نقشه جدا سازی اهالی از مخلفین مسلح را تکیه بر روسای اقوام و قبایل در محلات و مناطق مختلف کشور و به رسمیت شناختن اتوریته و حیثیت آنها در این محلات و مناطق تشکیل می دهد. آنها باید از لحاظ سیاسی در محلات و مناطق شان بطور مشخص حیثیتی بدست آورند، در برنامه های باز سازی بیشتر و وسیع تر دخیل گردند و در مجموع به تکیه گاه های محلی قومی و قبیله یی استوار اشغالگران و رژیم دست نشانده بدل گردند. اکنون دیگر اشغالگران امریکایی بطور آشکار می گویند که بافت قومی و قبیله یی متنوع افغانستان اجازه نمی دهد که بصورت یکجانبه صرفا به تقویت حکومت مرکزی پرداخته شود، بلکه در عین حال لازم است که اتوریته های قومی و قبیله یی محلات و مناطق اطراف نیز به رسمیت شناخته شده و در حد خود شان اهمیت داده شود.

اما موضوع مهمی را که جنرال امریکایی به مثابه یک فرمانده عمومی نظامی به آن اشاره می نماید، کسب اطلاعات دقیق در مورد گروه های چریکی مخالف از طریق اهالی محل است تا گویا با استفاده از دسته های کوماندویی ویژه ضربات کاری بر آنها وارد گردد و ضرورتی به استفاده از بمباران های هوایی وسیع، که در هر حال باعث وارد شدن تلفات زیاد یا کم بر اهالی ملکی می گردد، به وجود نیاید.

به این ترتیب یکی از کار های مهم در اجرای " استراتژی جدید امریکا در افغانستان " از لحاظ نظامی عبارت است از: سازماندهی یک شبکه استخباراتی وسیع در میان اهالی محلات و مناطق مختلف کشور، مستقیما از طرف خود نیروهای اشغالگر. این کار در طول هفت

ونیم سال گذشته نیز تا حد معینی رویدست گرفته شده بوده و نتایج معینی نیز برای نیروهای اشغالگر در بر داشته است. شواهد حاکی از آن است که شبکه استخباراتی نظامی اشغالگران در مناطق آنطرف خط دیورند، چه در میان اهالی محلات مختلف آن منطقه و چه از طریق نفوذ جواسیس اجیر در میان گروپ های مسلح مخالف، وسیع بوده و تا حال زمینه ساز وارد آمدن ضربات شدیدی از سوی نیروهای اشغالگر بر این گروپ ها گردیده است. طبعاً در چوکات " استراتژی جدید " سعی خواهد شد که شبکه استخباراتی نسبتاً ضعیف اشغالگران در داخل افغانستان بیشتر از پیش تقویت شده و گسترش یابد و بطور موثری مورد استفاده قرار گیرد.

تجارب چند سال گذشته نشان می دهند که منظور اصلی از راه اندازی و پیشبرد عملیات های کوماندویی و یا بمباران های نقاط تشبیت شده، بر مبنای این اطلاعات گرد آمده استخباراتی، عمدتاً از میان بردن و یا دستگیری فرماندهان رده های مختلف گروه های چریکی است و نه کشتن و از میان بردن هر چه بیشتر افراد صفوف گروه های چریکی. پیشبرد اینگونه عملیات ها در سال های اخیر اشغال افغانستان توسط قوای سوسیال امپریالیستی نیز رویدست گرفته شده بود و دستاورد هایی را نیز برای قوت های اشغالگر به وجود آورده بود.

ایجاد شبکه استخباراتی وسیع در میان اهالی محلات و مناطق مختلف کشور توسط نیروهای اشغالگر، هم می تواند بصورت استخدام جواسیس اجیر از میان اهالی صورت بگیرد و هم از طریق همکاری اطلاعاتی کتلوی اهالی. تطبیع مالی در اجرا و پیشبرد این کار نقش درجه اول دارد. پرداخت معاشات هنگفت برای جواسیس اجیر، خرید روسای قبایل و منتفدین محلی و ایجاد حرص و طمع استفاده از سهولت های رفاهی، آموزشی، صحتی، تعلیمی و غیره که در چوکات برنامه عمومی " باز سازی "، توسط اشغالگران و عده داده می شوند و در مناطق تحت کنترل آنها نمونه سازی می گردند.

اما تاریخاً ثابت گردیده است که اجرای استراتژی کلاسیک مقابله با جنگ چریکی در قسمت جداسازی اهالی از چریک ها، غالباً نتوانسته است بصورت هموار و صاف مورد تطبیق قرار بگیرد. در چنین صورتی خشن ترین و دد منشاانه ترین روش های جنگی برای جداسازی اهالی

از چریک ها عملی گردیده است. یکی از ددمنشانه ترین این روش ها، ایجاد روستاهای استراتژیک در زمان جنگ ویتنام، در مناطق مختلف آن کشور توسط نیروهای اشغالگر امریکایی بود. آنها، تمامی اهالی روستاهای یک محل را از خانه و کاشانه شان کوچ داده و در یک محیط کوچک محصور با سیم خاردار و استحکامات کانکریتی جای می دادند و عملاً تمامی آنها را زندانی می کردند تا چریک ها عرصه ای برای فعالیت و مانور نداشته باشند. اقدام اخیر اردوی دولتی پاکستان مبنی بر آواره ساختن تمامی اهالی سه میلیون نفری سوات و مناطق اطراف آن نیز نمونه دیگری از تطبیق ددمنشانه شیوه جنگی متذکره است.

این امکان قویا وجود دارد که جداسازی اهالی محلات و مناطق مختلف کشور از نیروهای مسلح مخالف، توسط اشغالگران از راه ها و طرق آرام، نتایج مطلوبی برای آنها بار نیآورد. در چنین صورتی باید ددمنشانه ترین شیوه های سیاسی و جنگی برای جدا سازی را انتظار داشت. وزیر دفاع امریکا و همچنان فرمانده جدید نیروهای امریکایی وناتو در افغانستان پیشاپیش گفته اند که کشته شدن غیر نظامیان در جریان جنگ ها توسط قوت های امریکا وناتو یک شکست محسوب می گردد. اما قوت های اشغالگر در صورتیکه با استفاده از طرق آرام موفق به جداسازی موثر اهالی از چریک ها نگردند، صرفاً دو راه در پیش دارند: یا باید از میدان جنگ افغانستان پا پس بکشند و یا تجارب ویتنام و تجربه هایی مثل تجربه جنگ سوات را عملی سازند.

5 - سازماندهی مستقیم ملیشه های قومی:

یکی دیگر از عناصر مهم تشکیل دهنده " استراتژی جدید امریکا در افغانستان " جلب و جذب مستقیم روسای اقوام و قبایل و استفاده نظامی از نفوذ سنتی آنها است. تشکیل دسته های ملیشه قومی و قبیله ای، مدت هاست که در افغانستان جریان داشته و کمتر نتیجه داشته است. اما از آنجائیکه امریکایی ها در عراق از طریق جلب و جذب روسای قبایل بدوی مناطق صحرایی غرب عراق و استخدام ملیشه های قبایلی، به دستاورد هایی در جنگ علیه نیروهای مربوط به القاعده نائل آمده اند، کماکان روی ادامه این کار تاکید می نمایند.

تشکیل دسته های ملیشه قومی و قبیله ای

تا حال از طریق کانال های مربوط به رژیم، پیش برده شده است. اما بعد از این، قرار است این کار مستقیماً توسط خود امریکایی ها نیز سازماندهی و هدایت گردد. یک نمونه اینگونه کار در ولایت وردگ رویدست گرفته شده است. درین ولایت، قوای تازه نفس جدیداً مستقر شده امریکایی دست به تشکیل دسته های ملیشه قومی محلی زده و مستقیماً این دسته ها را تحت رهبری گرفته اند. این کار در واقع ادامه فعالانه جدا سازی اهالی محل از گروه های چریکی مخالف و رساندن آن تا حد ایستادگی نظامی آنها در پهلوی قوت های اشغالگر است.

به این ترتیب، قوت های یونیفورم دار و آموزگاران نظامی بدون یونیفورم امریکایی صرفاً کنترل اردو و پولیس دولتی در سطوح محلی، منطقه ای و سرتاسری حکومتی در ولسوالی ها، ولایات و مرکز را بر عهده نخواهند داشت، بلکه مستقیماً به سازماندهی و تجهیز و تسلیح باند های ملیشه قومی در مناطق مختلف کشور نیز خواهند پرداخت و از آنها به مثابه گوشت دم توپ در جنگ ها استفاده به عمل خواهند آورد.

ایجاد دسته های ملیشه قومی و قبیله ای در مناطق مختلف شرق، جنوب شرق، جنوب و جنوب غرب کشور، در طول چند سال گذشته همیشه باعث بروز جار و جنجال در درون رژیم دست نشانده گردیده است. در قدم اول، وزارت دفاع و وزارت داخله رژیم، با تشکیل این دسته ها مخالفت می نمایند و خواهان آن هستند که تمامی نیروهای نظامی کشور در چوکات تشکیلاتی وزارت های مذکور تنظیم گردند. علاوه بر نیروهای ارتجاعی غیر پشتون در داخل رژیم، با تشکیل دسته های ملیشه قومی و قبیله ای، که تقریباً در مجموع در مناطق پشتون نشین و در میان پشتون ها پیش برده می شود، از دید ملیتگرایی ارتجاعی خود شان مخالفت می کنند. آنها این سیاست را راهی برای مسلح کردن پشتون ها توسط کرزی و اطرافیان پشتون نسبش می انگارند و خواهان آن هستند که سیاست به اصطلاح خلع سلاح گروه های مسلح غیر مسنول و بیرون از چوکات وزارت دفاع و وزارت داخله رژیم در میان پشتون ها و در مناطق پشتون نشین نیز پیش برده شود، گو اینکه چنین سیاستی در میان سانر ملیت ها و در مناطق غیر پشتون نشین واقعا پیش برده شده است! این مخالفت ها نسبتاً نیرومند هستند و تا حال توانسته اند موانع جدی ای بر سر

راه تشکیل دسته های ملیشه قومی و قبیله ای و گسترش این دسته ها توسط رژیم دست نشانده به وجود بیاورند.

یقیناً اشغالگران امریکایی نیز، در رابطه با تشکیل مستقیم دسته های ملیشه قومی و قبیله ای توسط خود شان، موجودیت چنین مخالفت های نیرومندی را در درون رژیم در نظر خواهند گرفت و درین راستا با احتیاط عمل خواهند کرد. ولی گمان نمی رود که کاملاً از پیشبرد این سیاست صرف نظر نمایند. در واقع تا هم اکنون نیز مخالفت های روشنی از درون رژیم با ملیشه سازی امریکایی ها صورت گرفته است، ولی آنها این سیاست را کاملاً کنار گذاشته اند.

در واقع اشغالگران امریکایی و همینطور اشغالگران انگلیسی، شبکه های استخباراتی مستقل شان را نیز در میان افغانستانی ها در کشور دارند. این شبکه ها جدا از فعالیت های " ریاست عمومی امنیت ملی " رژیم سازماندهی شده اند و فعالیت های شان را مستقیماً در رابطه با امریکایی ها و انگلیسی ها پیش می برند. تا حال تعداد زیادی از اعضای افغانستانی این شبکه ها توسط طالبان سر بریده شده اند و مقامات رژیم نیز هر بار این سر بریدن ها را محکوم کرده اند، اما تا حال حتی یکبار کسی از مقامات رژیم با سازماندهی مستقیم استخباراتی افغانستانی ها توسط امریکایی ها و انگلیسی ها ابراز مخالفت نکرده است.

6 - دخیل ساختن بیشتر قدرت های منطقه ای در مسایل افغانستان:

منظور از قدرت های منطقه ای در قدم اول، علاوه از پاکستان، ایران و عربستان سعودی و در قدم دوم روسیه، چین و هندوستان است.

در مورد پاکستان در سطور قبلی صحبت کردیم. استراتژی جدید امریکا، جنگ در پاکستان و جنگ در افغانستان را در پیوند با هم

مدنظر قرار می دهد و " جنگ ضد تروریسم " را به مثابه یک جنگ منطقه ای، که هم افغانستان را در بر می گیرد و هم پاکستان را، در نظر دارد. از این دید پاکستان خود میدان جنگ محسوب می گردد و نه قدرتی که بیشتر از پیش در مسائل افغانستان دخیل گردد.

اما وضعیت جمهوری اسلامی ایران همسایه دیگر افغانستان طور دیگری است. جمهوری اسلامی ایران با کارزار تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست

های امریکایی و متحدین شان در افغانستان همراهی کرده، از سرنگونی رژیم طالبان منفعت برده، پروسه آغاز شده از جلسه بن یعنی شکلهی رژیم دست نشانده در افغانستان را حمایت کرده و از ابتدای تشکیل رژیم پوشالی تا حال مناسبات نزدیکی با این رژیم دارد.

اما در عین حال با حضور دراز مدت قوای امریکایی و ناتو در افغانستان مخالفت کرده و خواهان تعیین تقسیم اوقات برای خروج این نیروها از افغانستان بوده و هست. علاوه اکنون دیگر ثابت شده است که محافلی در درون سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران، حلقات و شخصیت های معینی را که در زمره مشمولین تحریک طالبان محسوب می گردند، به درجات مختلف مورد حمایت های سیاسی، مالی و نظامی قرار می دهند. می توان گفت که این حمایت ها حرکت های فشاری ای محسوب می گردند که بخاطر امتیاز گیری در کشمکش ها میان جمهوری اسلامی ایران و دولت امریکا وارد می گردند. بالمقابل، جمهوری اسلامی ایران مدعی است که گروه بلوچی " جندالله " نیز از طرف محافلی در پاکستان و عربستان سعودی و گویا بصورت غیر مستقیم از طرف امریکا و اسرائیل تمویل و تسلیح می شود.

با رویکار آمدن بارک اوباما در امریکا، تشنج شدید در مناسبات میان دولت امریکا و جمهوری اسلامی ایران تا حد زیادی فروکش نموده است. می توان گفت که فعلا خطر حمله امریکا بالای ایران در چشمرس قرار ندارد. بارک اوباما علنا از برگزاری مذاکرات بدون قید و شرط میان دولت امریکا و جمهوری اسلامی ایران صحبت کرده و حق ایران برای استفاده غیر نظامی از انرژی اتمی را به رسمیت شناخته است.

یقینا برخورد دولت امریکا در رابطه با نقش منطقه یی جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر توجه به نقشش در مسائل افغانستان و پاکستان و همچنان مسائل فلسطین و مسائل مرتبط به آن در شرق میانه عربی است.

دست پروردگان و نیروهای اصلی وفادار به جمهوری اسلامی ایران در افغانستان (احزاب بنیاد گرای شیعه) بخش مهمی از رژیم دست نشانده در این کشور را تشکیل می دهند. موقعیت خلیلی به عنوان معاون دوم کرزی، که در لیست انتخاباتی 29 اسد سال جاری نیز تمدید گردیده است، به صورت سمبولیک، موقعیت درجه سوم این نیروها در درون جمهوری اسلامی

افغانستان - بعد از رئیس جمهور و معاون اول آن، را نشان می دهد. در پاکستان، ملاهای بنیاد گرای شیعه و وفادار به جمهوری اسلامی ایران، لشکر قبیله یی بزرگی از میان اهالی شیعه قبایل سرحدی پشتون آنطرف خط دیورند سازماندهی کرده و جنگ های شدیدی را علیه لشکر قبیله یی سنی ها و مورد حمایت طالبان پاکستانی، در مناطق پاره چنار و اطراف آن پیش برده اند که در اثر آنها تا حال بالاتر از یک هزار نفر تلفات بالای هر دو طرف وارد گردیده و ویرانی های وسیعی بار آمده است.

با توجه به تمامی این مسائل، دولت امریکا قصد دارد در چوکات عمومی بهبود مناسبات با جمهوری اسلامی ایران، هماهنگی بیشتری بین دو طرف در مسائل مربوط به افغانستان و پاکستان ایجاد نماید و به عبارت دیگر جمهوری اسلامی ایران را بیشتر از پیش در مسائل مربوط به افغانستان و پاکستان خود بکشد. به این ترتیب دخیل ساختن بیشتر جمهوری اسلامی ایران مهملی خواهد بود برای برقراری مناسبات و نزدیکی بیشتر میان دولت امریکا و جمهوری اسلامی ایران. از جانب دیگر تلاش جدید دولت امریکا در مورد ایران به قصد تاثیر گذاری روی تحولات درونی جمهوری اسلامی ایران به نفع امریکا صورت می گیرد و این خود ممکن است برای جناح " محافظه کار " رژیم حاکم در ایران حساسیت بر انگیز گردد. بنابراین هنوز بطور قطع نمی توان گفت که به زودی میان دولت امریکا و جمهوری اسلامی ایران در رابطه با مسائل افغانستان هماهنگی بیشتری به وجود خواهد آمد.

دولت شاهی بنیاد گرای عربستان سعودی یکی از حامیان اصلی امارت اسلامی طالبان و بالاتر از آن یکی از دولت های دست اندر کار مستقیم تشکیل و سازماندهی اولیه تحریک طالبان در پهلوی دولت پاکستان، بنا به دستور و حمایت امریکا و انگلیس، بود. عربستان سعودی در پهلوی پاکستان و امارات متحده عربی، یکی از سه دولتی بود که امارت اسلامی طالبان را به رسمیت شناخت و مناسبات رسمی دیپلماتیک با آن برقرار نمود. اما بعد از حمله امریکا بر افغانستان و اشغال این کشور توسط نیروهای امریکایی و متحدین شان، طبعاً عربستان سعودی نمی توانست از این حمایت دست بردار نگردد. علاوه در طی چند سال گذشته، نیروهای امنیتی دولتی

عربستان سعودی جنگ موثری را علیه نیروهای القاعده در خود آن کشور پیش برده و مدعی است که شبکه تشکیلاتی و نظامی القاعده را در سراسر کشور بطور قاطعی فروپاشانده است.

گرچه پس از تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور، به نظر نمی رسد که دولت عربستان سعودی رسماً و بطور مستقیم به طالبان در افغانستان و پاکستان کمک برساند. ولی سعودی ها کماکان یکی از تمویل کنندگان اصلی مدارس دینی در پاکستان که رویهمرفته در حدود پنج میلیون طلاب علوم دینی را در پاکستان تحت تعلیم و تربیه دارند و به مثابه مراکز آموزشی و سازماندهی طالبان پاکستانی و افغانستانی باقی مانده اند، به شمار می روند. از جانب دیگر، بیرون از چوکات رسمی دولتی سعودی و دولت های عربی دیگر خلیج، افراد و حلقات زیادی از شیوخ عرب، کمک های مالی نسبتاً هنگفتی به طالبان، بخصوص طالبان افغانستانی، به عمل می آورند و حتی بعضاً کمپاین های جمع آوری کمک های مالی برای آنها سازمان می دهند. دولت سعودی و شیوخ بر سر اقتدار سایر کشور های عربی خلیج، تا حال برای مسدود کردن این کانال های کمک رسانی به طالبان اقدام موثری به عمل نیاورده اند. علاوه دربار سعودی تا حال از نفوذ مذهبی و مالی نسبتاً قابل توجهش علیه طالبان استفاده جدی نموده است.

با توجه به تمامی این مطالب، دولت سعودی کماکان نفوذ معینی بالای طالبان افغانستانی و یا حد اقل شخصیت ها و حلقات معین آنها دارد و از دو سال به اینطرف با استفاده از همین نفوذ در صدد بوده است که طالبان را به پای میز مذاکرات با رژیم کرزی بکشد. از طرف دیگر، سعودی ها یکی از حامیان اصلی رژیم کرزی در میان کشورهای اسلامی و یکی از تمویل کنندگان اصلی این رژیم هستند و تا حال به برنامه " بازسازی " در افغانستان، صد ها میلیون دالر کمک رسانده اند. کرزی شخصاً از شاه سعودی تقاضا کرده است که برای برگذاری مذاکرات میان رژیم و طالبان میانجیگری نماید. گرچه سخنگویان رسمی طالبان مداوماً برگذاری مذاکرات میان نمایندگان رسمی دوطرف را انکار کرده اند، اما اکنون دیگر این موضوع قطعی گردیده است که حد اقل جلساتی در رابطه با این موضوع به ابتکار دولت سعودی و امرای کشور های عربی خلیج جریان داشته

است. اخیرا قرار بود چنین جلسه ای در امارات متحده عربی برگزار گردد، اما وزیر دفاع امریکا برگذاری آنرا منع قرار داد و تدویرش به تعویق افتاد.

به این ترتیب، نقش اصلی ای را که امپریالیست های امریکایی برای سعودی ها در چوکات استراتژی جدید امریکا در افغانستان مدنظر گرفته اند، میانجیگری برای ایجاد و پیشبرد مذاکرات میان طالبان از یکطرف و رژیم دست نشانده از طرف دیگر است، که به یقین مقدمه ای خواهد بود برای تدویر مذاکراتی که خود اشغالگران نیز در آن شمولیت داشته باشند و نقش تعیین کننده بازی نمایند.

روسیه و چین در رابطه با حضور طولانی مدت و افزایش پیهم قوت های نظامی امریکا و ناتو در افغانستان حساس هستند و در عین حال با توجه به خطرات جنبش های تجزیه طلبانه در چین و سیکیانگ، جنگ امریکا و ناتو علیه القاعده و طالبان را به نفع شان می بینند. به همین خاطر سیاست دو رویانه ای را در رابطه با افغانستان در پیش گرفته اند که هم شامل پشتیبانی از " جنگ ضد تروریسم " توسط امریکا و متحدینش است و هم شامل ابراز تشویب از استقرار دائمی نیروهای امریکا و ناتو در افغانستان و حتی ایجاد مزاحمت های محدود غیر مستقیم برای این نیروها.

طرح دخیل ساختن بیشتر قدرت های منطقه یی بزرگ یا نسبتا بزرگ یعنی چین، روسیه و تا حدی هند در مسائل افغانستان در چوکات استراتژی جدید امریکا در افغانستان، قبل از همه نشاندهنده پذیرش وضعیت عینی به وجود آمده و عملا موجود است. واقعیت این است که توان و تاثیر گذاری اقتصادی و سیاسی این قدرت ها در مسائل افغانستان، نسبت به زمان ورود قوای امریکا و متحدینش به افغانستان، فرق کرده و بیشتر شده است. این تفاوت محصول رشد اقتصادی بیشتر این قدرت ها در طی هفت و نیم سال گذشته و همچنان نزول موقعیت اقتصادی و سیاسی امریکا در سطح جهان و منطقه در طی این مدت است.

اما در سطح دیگری امریکا می خواهد با طرح دخیل ساختن بیشتر این قدرت ها، بخصوص چین و روسیه، در مسائل افغانستان، جلو بروز عکس العمل های شدید چین و روسیه در مقابل تقویت قوای نظامی امریکا در افغانستان و تقویت نیروهای نظامی رژیم پوشالی را بگیرد. در این سطح، روس ها و چینی ها نیز در

گفتار، زبان دیپلماتیک بکار می برند. مثلا اخیرا رئیس جمهور روسیه گفته است که: « از پالیسی های آشکار امریکا » حمایت می کند، یعنی از " نیت پشت پرده امریکا " حمایت نمی نماید.

تلاش روس ها برای تشکیل نیروی نظامی عکس العمل سریع توسط روسیه، قزاقستان، ازبکستان، تاجکستان و قیرغیزستان در چوکات " پیمان امنیت دسته جمعی منطقه یی " در واقع عکس العملی علیه " نیت پشت پرده امریکا " است. همچنان تعهد روسیه به فراهم کردن دو میلیارد دالر قرضه برای قیرغیزستان که تقریبا بلافاصله خواست قیرغیز ها برای مسدود کردن پایگاه هوایی لوجیستیکی کرایه امریکا در قلمرو قیرغیزستان را در پی داشت، نیز می تواند عکس العمل دیگری در مقابل " نیت پشت پرده امریکا " شمرده شود.

تقویت نیروهای نظامی امریکا در افغانستان و تقویت نیروهای نظامی رژیم پوشالی را از يك زاویه دیگر نیز می توان مورد توجه قرار داد. ضرورت تقویت این نیروها صرفا در رابطه با گسترش دامنه جنگ در افغانستان و پاکستان توضیح شده نمی تواند. تقویت این نیروها را در عین حال باید تلاشی برای برگرداندن، توقف یا لا اقل بطی ساختن تاثیرات سیر منفی موازنه عمومی اقتصادی و سیاسی در منطقه به ضرر امریکا بالایی وضعیت نظامی، به حساب آورد. این تلاش خواهی نخواهی از سوی چین و به ویژه روسیه به مفهوم تلاش برای ایجاد عدم توازن در سطح منطقه تلقی می گردد و تلاش های متقابل در سطوح مختلف را باعث می گردد.

7 - مذاکرات با طالبان و حزب

اسلامی گلبدین:

مذاکرات با طالبان و حزب اسلامی گلبدین از مدت تقریبا سه سال به اینطرف، بار بار از طرف مقامات مختلف رژیم پوشالی مطرح گردیده است. حتی شخص کرزی باری خواهان مذاکرات مستقیم میان خود و ملا عمر و گلبدین گردید و اعلام آمادگی نمود که حاضر است به ملاقات آنها برود. گرچه در زمان بوش نیز امریکایی ها با این طرح مخالفت صریح ننموده و به نحوی با خوشبینی و یا لا اقل اغماض به آن می دیدند، اما صریحا و بطور آشکار و آنهم به مثابه بخشی از استراتژی امریکا در افغانستان، از آن حمایت نکرده بودند. اما اکنون این موضوع رسما به مثابه

بخشی از استراتژی امریکا در افغانستان اعلام گردیده است.

طرح کنونی حکومت اوپاما مبنی بر مذاکرات با مخالفین اسلامی مسلح در افغانستان، بخشی از طرح کلی کنونی امپریالیست های امریکایی در مورد " جهان اسلام " بطور عموم است. خطوط اصلی این طرح کلی در سخنرانی معروف چندی قبل اوپاما در دانشگاه قاهره به روز 14 جوزای امسال روشن گردید. مقامات دولتی امریکا و رسانه های خبری امریکایی، این سخنرانی بارک اوپاما را يك " بیانیة تاریخی در مورد جهان اسلام " اعلام کرده اند.

بطور کلی سخنرانی بارک اوپاما مبتنی بر " همکاری " میان امریکا و " جهان اسلام " است. در چوکات این " همکاری " گویا " تشویق " برای ایجاد " تحولات دموکراتیک " در کشور های اسلامی ادامه می یابد، اما تلاش برای تحمیل این " تحولات " از راه زور کنار گذاشته می شود. به عبارت دیگر تاکید روی " همکاری " است و نه اشغال این کشور ها و شکلهای دلخواه به رژیم های حاکم برین کشور ها. بی جهت نبود که اولین سفر بارک اوپاما به کشور های اسلامی، سفر به عربستان سعودی و ملاقات با شاه سعودی بود. این، يك حرکت سمبولیک و حاوی پیام ویژه بود.

درین چارچوب کلی، استراتژی جدید امریکا در افغانستان، امکان داد و گرفت با نیروهایی مثل طالبان و حزب اسلامی گلبدین را نیز رسما پذیرفته است. شرط اساسی تحقق عملی این امکان، اطمینان امریکا از بی ضرر شدن این نیروها برای امریکا و ترک دشمنی با امریکا است. سایر مسائل تماما دارای اهمیت ثانوی و فرعی هستند.

بارک اوپاما در مورد شرط خروج نیروهای امریکایی از افغانستان گفته است: « اطمینان حاصل شود که دیگر یک افراط گرا در آنجا نیست که هدفش کشتار تعداد زیاد امریکایی ها می باشد. »

شواهد نشان می دهند که در " استراتژی جدید " کماکان سرکوب و زور نقش اصلی را در برخورد امریکا با " افراطگرایان اسلامی " مخالف بازی می نماید. اما این سرکوب و زور نه به قصد نابودی کامل این نیروها از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی، سازماندهی اجتماعی و نظامی، بلکه به منظور تحمیل يك سازش دوجانبه دلخواه برای امریکا و طبعا توأم با در نظر داشت جنبه های

مهمی از منافع این نیروها، به عمل می آید. از این نظر او باما همان رویه سنتی دولت امریکا مبنی بر سازش و همکاری با تمام نیروهای ارتجاعی اسلامی را دنبال می کند. او باما به همه این نیروها، اعم از آنکه بر سر قدرت باشند یا نباشند، پیام همراهی و همگامی بر مبنای " منافع مشترک دو جانبه " را صادر کرده و برین مبنا موضوع " مذاکره " با اسلامیت های مسلح مخالف در افغانستان را رسماً پذیرفته است.

اینکه اینچنین مذاکراتی چه زمانی و چگونه رسماً و علناً آغاز خواهد شد، نمی توان دقیقاً چیزی گفت. این موضوع اهمیت اساسی ندارد. آنچه اهمیت اساسی دارد، طرح او باما برای سازش و تباتی با تمامی اسلامیت ها است. این موضوع، حتی در میان محافل حاکمه امریکا یک موضوع داغ روز است. با توجه به همین موضوع است که " جمهوریخواهان " مخالف او باما، گاهی وی را به " کرنش " در مقابل اسلامیت های مخالف متهم می کنند و گاهی به نادیده گرفتن " حقوق بشر ".

از طرف دیگر، حکومت های خارجی حامی مستقیم امارت اسلامی طالبان (پاکستان، سعودی و امارات متحده عربی) همه طرفدار مذاکره و سازش هستند. این طرفداری حتی در سطح افراد برجسته حامی طالبان مشهود است. مفهوم بلند شدن صدای کرنیل امام پاکستانی، که یکی از شخصیت های برجسته کنونی حامی طالبان نیز هست، مبنی بر اینکه: «> امریکا نمی تواند طالبان را از لحاظ سیاسی شکست دهد. بنابراین بهتر است مذاکرات میان دو طرف آغاز گردد. >> در واقع تائید همان طرح او باما برای مذاکرات است. حوادث هفته ها و ماه های آینده نشان خواهد داد که تا چه حدی جنگیدن برای امتیاز گرفتن در میز

مذاکرات، از هر دو طرف، برجستگی روز افزون پیدا خواهد کرد. ولی آنچه که هم اکنون مسلم و مشخص است تشدید و گسترش جنگ ها و به همان پیمانیه افزایش رنج ها و مرارت های توده های افغانستانی است.

نتیجه گیری نهایی:

استراتژی جدید دولت امریکا در افغانستان عملاً " استراتژی خروج از افغانستان " نیست، بلکه استراتژی تحکیم اشغال افغانستان است. او باما و دارو دسته اش، از یکطرف علناً به تقویت چشمگیر قوای اشغالگر در افغانستان و تحکیم و گسترش کنترل بر عرصه های ملکی درین کشور ادامه می دهند و از طرف دیگر دم از ضرورت خروج از افغانستان می زنند. در واقع آنها می گویند که تحکیم اشغال افغانستان را برای خروج از این کشور رویدست گرفته اند. اما خروج از افغانستان به آینده نامعلومی که معین و مشخص نیست و به زودی نیز فرا نمی رسد، محول می گردد. در واقع از همان روز اولی که تجاوز بر افغانستان و اشغال این کشور آغاز گردید تا هم اکنون، امپریالیست های امریکایی ادعا کرده اند که سر انجام قوت های نظامی شان را از افغانستان بیرون خواهند برد. اما روندی که عملاً توسط حکومت بوش پیشبرده شد تقویت روز افزون این قوا در افغانستان بود. اکنون حکومت او باما روند مذکور را چند برابر تقویت کرده است و به همان پیمانیه نیز روی موضوع خروج قوا از افغانستان تاکید می نماید. حکومت او باما با اینچنین تاکیدی، صرفاً توازن تناقض موجود قبلی میان گفتار و کردار امپریالیست های امریکایی را بر قرار نگه داشته است.

عناصر تشکیل دهنده " استراتژی جدید امریکا در افغانستان " مجموعاً و همچنان

یکایک آنها ازین پتانسیل برخوردار اند که بحران افغانستان را بیشتر از پیش تشدید و گسترش بخشند و یا بطرف فروکش به نفع امپریالیست های امریکایی پیش ببرند. علی العجاله روند تشدید و گسترش بیشتر این بحران در جهت درگیر شدن بیشتر امپریالیست های امریکایی با آن، روند غالب است. آنها تلاش دارند که با تکیه به زور غلبه این روند را از میان ببرند. ولی محاسبات آن ها در این تلاش صرفاً مبتنی بر سرکوب و سازش با نیروهای ارتجاعی اسلامی مسلح مخالف است. خواست های اساسی توده های مردم در محاسبات آنها جای ندارند.

اما درین میان، مطرح شدن خواست های اساسی توده های مردم در میدان مبارزه، تقویت آنها و مبدل شدن بالفعل شان به محور مبارزات جاری در کشور، قبل از همه مستلزم تقویت جنبش انقلابی در کشور و برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی، بر محور مقاومت مسلحانه، علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است؛ مقاومتی که در گام نخست میدانداری انحصاری اسلامیت های طالبی و گلبدینی بر عرصه کارزار ضد تجاوز و اشغال را از میان ببرد و در تکاملات بعدی خود خواست های اساسی توده های مردم را به خواست های اساسی مقاومت مبدل نماید. تلاش پیگیر و مستمر درینجهت نه تنها بخاطر رسیدن به فرجام نهایی ملی مردمی و انقلابی مقاومت و جلوگیری از تکرار " فاجعه هشت ثور " یک ضرورت انصراف ناپذیر است، بلکه یگانه راه موثر جلوگیری از معامله گری های احتمالی آینده طالبان و حزب اسلامی گلبدین با اشغالگران و رژیم دست نشانده و یا خنثی کردن تاثیرات اینچنین معامله گریها نیز هست.

آنچه بارک او باما در سخنرانی دانشگاه قاهره بیان کرد

استراتژی جدید امریکا در " جهان اسلام "

صلح صحبت می کند، اما در عمل دست به تجاوز و اشغالگری میزند. حتی می توان گفت که عکس العمل رهبر القاعده در برابر این سخنرانی را می توان در همین چهارچوب گنجانده و این یک مفهوم

را تائید کردند، منجمله بعضی از بنیاد گرایان اسلامی مخالف امریکا. اما تعداد زیادی از تناقض میان گفتار و کردار دولت امریکا حرف زدند و این موضوع را پیش کشیدند که دولت امریکا در حرف از

بارک او باما رئیس جمهور امریکا به تاریخ چهاردهم جوزای سال جاری در دانشگاه قاهره سخنرانی ای ایراد کرد که " سخنرانی تاریخی برای جهان اسلام " نام گرفت. بسیاری ها متن این سخنرانی

ایدئولوژیکی کاربردی دارد. و چرا چنین نشود؟ رئیس جمهور امریکا سخنرانی اش را با " السلام علیکم " آغاز کرد و با " رحمت خدا بر شما باد " خاتمه داد و در متن سخنرانی نیز در چندین جا آیاتی از قرآن نقل کرد. پس دیگر از " جنگ صلیبی " علیه مسلمانان خبری نیست.

شکی نیست که کار نامه دولت امریکا به مثابه یک ابر قدرت امپریالیستی سرمایه داری نمی تواند سرشار از تناقض میان گفتار و کردار نباشد. اما تمام متن سخنرانی بارک اوباما را نمی توان بر اساس موجودیت تناقض میان متن این سخنرانی و عملکرد های واقعی دولت امریکا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در واقع در موارد متعددی پیام این سخنرانی به مثابه سخنرانی رئیس جمهور یک ابر قدرت امپریالیستی سرمایه داری، لفظاً و در حرف نیز واضح و روشن و کاملاً بی پرده است، به قسمی که به صراحت دیدگاه، نیات و امیال امپریالیستی سلطه جویانه از آن بخوبی هویدا است.

بررسی مختصر فعلی نمی تواند یک بررسی همه جانبه از این سخنرانی تلقی گردد، اما در آن سعی خواهد شد هم به پیام های صریح امپریالیستی سخنرانی مذکور و هم به لفاظی هاییکه نشاندهنده تناقض میان گفتار و کردار امپریالیست ها است، توجه به عمل آید.

این سخنرانی یک مقدمه و یک موخره دارد و در قسمت اصلی متن خود روی هفت موضوع انگشت گذاشته است: موضوع تند روی اسلامی، موضوع فلسطین، موضوع ایران، موضوع حقوق بشر، موضوع زنان، موضوع آزادی مذهبی و موضوع انکشاف اقتصادی.

بارک اوباما فرزند یک مرد مسلمان آمریکایی آفریقایی الاصل و یک زن عیسوی آمریکایی است. اسم انتخابی پدرش برای او " حسین " بوده است. البته او شخصاً خودش را یک عیسوی می داند. ولی فراموش نمی کند که در سخنرانی دانشگاه قاهره، خود را بنام " بارک حسین اوباما " معرفی نماید. در واقع او بطور کلی در این سخنرانی سخت می کوشد که این تعلق خانوادگی مسلمانی اش را به مثابه وسیله ای برای خودی نشان دادن به مسلمان ها مورد استفاده قرار دهد. متأسفانه همین موضوع، چه قبل از سخنرانی دانشگاه قاهره و چه بعد از آن، توانسته ومی تواند توهنات زیادی در میان ذهنیت های غبار آلود مذهبی توده های مسلمان ایجاد نماید.

اما این خودی نشان دادن یک مفهوم

طبقاتی معین و مشخص دارد. رئیس جمهور یک ابر قدرت امپریالیستی، چه خودی نشان دهد و چه دشمنی، وظیفه و مسئولیت اساسی اش، توجه به منافع امپریالیستی دولت متبوعش هست و طرف خطاب اصلی اش نیز طبقات استثمارگر حاکم و نیروهای سیاسی نماینده این طبقات هستند. این موضوع بار بار در متن سخنرانی به صراحت مطرح گردیده است.

در واقع بر مبنای همین وظیفه و مسئولیت اساسی و توجه به مخاطبین اصلی است که در همه قسمت های نه گانه سخنرانی، ماهیت دشمنانه " خودی نشان دادن " های اوباما در قبال توده های کشور های اسلامی به روشنی و صراحت خود را نشان می دهد.

اولین چیزی که در سخنرانی بارک اوباما جلب توجه می کند این است که او مجموعه کشور های به

اصطلاح اسلامی را به مثابه یک مجموعه دینی واحد اسلامی تلقی می نماید که همان مفهوم " امت اسلامی " را تداعی می نماید، مفهومی که اساساً با استثمار طبقاتی برده دارانه، فئودالی و بورژوا کمپرادوری گره خورده و تاریخاً با برتری طلبی عربی و در طول چند قرن موجودیت خلافت اسلامی با برتری طلبی ترکی و نیز لشکر کشی های غارتگرانه " خراسانیان " به سوی هند در طول قرون متوالی، معین و مشخص می شده است و هم اکنون نیز چهارچوب ستم پذیری نیوکولنیالیستی و کولونیالیستی عامل و حامل شوونیسم عربی است.

بالاخر از آن، اوباما از همکاری میان ادیان مختلف صحبت می نماید و مشخصاً از اتحاد میان فرزندان ابراهیم و به بیان دیگر سه شاخه اصلی ادیان ابراهیمی یعنی اسلام، عیسویت و یهودیت حرف میزند و همانطوریکه چند سطر قبل تر گفتیم سخنرانی اش را با " السلام علیکم " آغاز می کند و با " رحمت خدا بر شما باد " خاتمه می دهد و در متن سخنرانی اش نیز در چندین جا آیاتی از قرآن نقل می نماید، و همینطور از انجیل و تورات. این خط، گرایشات سیاسی و اجتماعی ارتجاعی بنام دین و مذهب را نه تنها در کشور های به اصطلاح اسلامی بلکه در سراسر جهان تشویق و تقویت می نماید. وقتی قوت های آمریکایی به افغانستان حمله کردند، بوش از " جنگ صلیبی " سخن گفت. این نشان داد که رئیس جمهور یک ابر قدرت امپریالیستی که گویا " رسالت " صدور دموکراسی و حقوق

بشر به سراسر جهان را بر عهده خود می داند، تا چه حدی " صلیبی " می اندیشد. اما سخنرانی بارک اوباما در دانشگاه قاهره یک سخنرانی " صلیبی " یا جنگجویانه عیسوی نیست، ولی بیشتر از بیانات بوش کشیش مآبانه بوده و سرپای آن آغشته به سموم مذهبی است؛ مینایی که ارزیابی تمامی مسائل تاریخی و کنونی بر آن استوار است.

به مطلب ذیل از مقدمه سخنرانی توجه کنیم:

« روابط بین [جهان] اسلام و کشورهای غربی قرن ها همکاری و همزیستی را در بر دارد و همزمان بحران و جنگ های دینی را. اخیراً این تنش، با استعمار که مسلمانان بسیاری را از حقوق و امکانات محروم ساخت و جنگ سرد که در آن با اکثر کشورهای اسلامی در اکثر اوقات، بدون توجه به خواسته های خود این کشورها، بحیث دست نشانده و یا نماینده دیگران برخورد صورت گرفت، افزایش یافت.

علاوه بر آن تغییرات عمده که با مدرنتی یا نوگرایی و جهانی شدن ایجاد شد در بین تعداد زیاد مسلمانان مفکوره ای را ایجاد کرد که غرب دشمن سنن اسلامی می باشد. افراطگرایان خشن این تنش را در بین یک اقلیت نیرومند مسلمانان دامن زدند. حملات 11 سپتمبر سال 2001 و تلاش پیگیر این افراطگرایان که به خشونت علیه اهالی ملکی دست می زنند در بین مردم کشور من این مفکوره را ایجاد کرده است که اسلام نه تنها دشمن امریکا و غرب است، بلکه دشمن حقوق بشر نیز می باشد. این عمل ریشه های ترس و بی اعتمادی را پرورش داده است. »

پیدایش و گسترش « افراطگرایی خشن اسلامی » در بین « یک اقلیت نیرومند مسلمانان » صرفاً عکس العملی علیه تغییرات ناشی از نوگرایی و جهانی شدن و صرفاً مبتنی برین مفکوره که « غرب دشمن سنن اسلامی میباشد » نیست. این وضعیت دلایل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تاریخی و کنونی دارد.

بارک اوباما تا حدی خود به دلایل تاریخی آن، البته با طرز بیان خاص خودش، اشاره می نماید، اما نه بصورت کامل. مسنله این است که در دوران " جنگ سرد " صرفاً حاکمیت های « اکثر کشور های اسلامی » دست نشانده غرب نبودند، بلکه غرب پرورش نیروهای بنیاد گرای اسلامی حاکم و غیرحاکم بسیاری را

در سراسر این کشور ها بر عهده گرفت تا از طریق آنها نه تنها مبارزه علیه نیروهای کمونیست، ناسیونالیست و سکولار را در خود کشور های مذکور پیش ببرد، بلکه مبارزه علیه رقیب سوسیال امپریالیست و بلوک تحت رهبری اش را نیز بصورت موثری سازماندهی نماید. اما بارک اوباما چنان حرف میزند که گویا افراطگرایان مذهبی يك شبه صرفاً در عکس العمل علیه تغییرات ناشی از نوگرایی و جهانی شدن و دفاع از «سنن اسلامی» بپا خاسته اند و حادثه 11 سپتامبر 2001 و «خشونت» های بعدی را براه انداخته اند. او درینجا، نقش سیاسی آگاهانه غرب و مشخصاً نقش آگاهانه امپریالیست های امریکایی در ایجاد و پرورش نیروهای افراطگرای اسلامی بخاطر استفاده از آنها در پیشبرد اجندهای سیاسی خود شان را کلاً کتمان می کند. تلاش او از طریق سرهمبندی کردن دروغ های بسیاری، روی این مسئله متمرکز است که بتواند رشته های بریده شده دوستی با برخی از همین نیروها را دوباره با هم وصل کند. او می گوید:

« من به اینجا آمده ام به قاهره که بین ایالات متحده و جهان اسلام صلح را جستجو کنم، صلحی که بر منافع و احترام دوجانبه استوار باشد. صلحی که به این حقیقت نیز متکی باشد که امریکا و اسلام از هم مجزا نیستند و از اینرو نباید رقابت داشته باشند. بلکه آنها دو روی یک سکه می باشند و ارزش های مشترک دارند، ارزش های عدالت و ترقی، ارزشهای تحمل و احترام برای تمام بشریت. یک کوشش پیگیر باید آغاز شود تا به یکدیگر گوش بدهیم، از یکدیگر بیاموزیم، یکدیگر را احترام کرده و نکات مشترک را جستجو کنیم. طوریکه در قرآن کریم آمده است که از خدا آگاه باشید و همیشه حقیقت را بیان کنید. این چیز است که من میخواهم یعنی حتی الامکان ابراز حقیقت، با در نظر داشت وظیفه ای که در پیش روی ما قرار دارد و استوار به این عقیده که منافع مشترکی که بحیث انسان برای ما وجود دارد، قوی تر از قوه ای است که ما را از هم دور می سازد. »

ذکر منافع و احترام دوجانبه، ارزشهای مشترک عدالت، ترقی، تحمل و احترام برای تمام بشریت، به یکدیگر گوش دادن، از یکدیگر آموختن، یکدیگر را احترام کردن و جستجوی نکات مشترک میان يك ابر قدرت امپریالیستی و بخشی از ملل و

خلق های تحت ستم (ملل و خلق های کشور های اسلامی)، دروغ های شاخداري بیش نیستند. اینها چیز هایی نیستند که میان امپریالیست های ستمگر و ملل و خلق های تحت ستم بطور عموم وجود داشته باشند و یا بتوانند به وجود بیایند. همچنان قوی تر بودن منافع مشترک انسانی میان امپریالیزم امریکا و ملل و خلق های تحت ستم کشور های اسلامی، و مجموع ملل و خلق های تحت ستم دنیا، نسبت به منافع متضاد میان آنها، نیز يك افسانه ساخته و بافته امپریالیستی است. اما نباید تصور کرد که این جستجوی مشترکات، هیچ مخاطب واقعی ندارد. طبقات حاکمه استثمارگر کشور های اسلامی و نیروهای ارتجاعی اسلامی در مجموع مخاطبین واقعی این خطاب هستند و شرط و شروط را نیز بارک اوباما صریحاً مطرح می نماید: متکی بودن این طبقات و نیروها به اسلام واقعی. او به صراحت می گوید:

« مشارکت بین امریکا و [جهان] اسلام به اسلام واقعی متکی می باشد نه چیزی که اسلام نیست و من بحیث رییس جمهور امریکا جزء مسئولیت خود میدانم که برضد تصورات غلط از اسلام در هر جایی که ظهور می کند، مبارزه کنم. »

پس اسلام واقعی عبارت از اسلامی است که تکیه گاه " مشارکت " بین امریکایی امپریالیست و " جهان اسلام " تحت سلطه شده بتواند و رییس جمهور امریکا مسئولیت خود میدانند علیه ظهور تصورات غیر از این در مورد اسلام، در هر جایی از دنیا، مبارزه نماید. به این ترتیب او تمامی دولت های کشور های اسلامی و همه نیروهای اسلامی را به " مشارکت " با امریکا دعوت می نماید و علیه مخالفین این " مشارکت " در سراسر جهان اعلام مبارزه می نماید. ازین قرار، شعار در اساس همان شعار معروف دارو دسته بوش است، اما شکل کلونیالیستی آن به شکل نیوکلونیالیستی تغییر یافته است. آن دارو دسته زمانی گفت: « هر کی با ما نیست، با دشمن ما است. » و علیه آنها " جنگ صلیبی " اعلام کرد. اما اوباما می گوید: " هر مسلمانی که با ما نیست، مسلمان واقعی نیست و من علیه او در هر جایی از جهان که باشد مبارزه می کنم. "

اوباما بلا فاصله وظیفه خود می داند که در پهلوئی اسلام واقعی، امریکا را نیز با صفات ذیل معرفی نماید:

« امریکا هم جزء آنچهان تصور خامی که گویا یک امپراتوری خودخواه می باشد،

نیست. ایالات متحده یکی از بزرگترین منابع پیشرفت در جهان است، پیشرفتی که جهان نمونه آنرا ندیده است. ما از انقلاب ها علیه امپراطوری ها زاییده شده ایم. امریکا بر اساس این ارزش که همه مساوی خلق شده اند ایجاد شده و ما قرنها خون داده ایم و مبارزه کرده ایم تا این ارزش ها تحقق پیدا کنند، چه در حدود سرحدات خود ما و چه در سرتاسر جهان. ما از همه فرهنگ های گوشه و کنار جهان، رنگ گرفته و به یک مفهوم کلی آمده ایم، یعنی از مفاهیم کلی به یک مفهوم واحد رسیده ایم. کار بسیار زیادی انجام شده است تا یک امریکایی آفریقایی الاصل بنام بارک حسین اوباما رییس جمهور امریکا انتخاب شود. »

يك امریکایی آفریقایی الاصل بنام بارک حسین اوباما رییس جمهور امریکا انتخاب شده است تا شهادت دهد که امریکا يك قدرت امپریالیستی نیست، که امریکا نه بزرگترین مانع پیشرفت بلکه بزرگترین منبع پیشرفت جهان است، که امریکا از انقلاب ها علیه امپراتوری ها زاده شده است و يك نیروی انقلابی ضد امپراتوری ها باقی مانده است، که امریکا بر اساس مساوات میان تمامی انسان ها ایجاد شده و برای تحقق این ارزش در خود امریکا و در سراسر جهان خون داده است، که فرهنگ امریکا فرهنگ مشترکی از تمامی فرهنگ های اطراف و اکناف جهان است. دلیل " واضح " اثبات این ادعا ها هم موجودیت خود گوینده به عنوان رییس

جمهور چنین کشوری است. اینچنین شهادت دروغینی را بوش داده نمی توانست. اصلاً به دهانش جور نمی آمد و وقاحتش را هم نداشت. اما بارک اوباما از آنچهان وقاحتی برخوردار است که می تواند چنین شهادتی بدهد و می دهد. در واقع نقش او همین است. او آمده است تا دست ها و دامن ناپاک قصاب جهانی را تظهير نماید و آبرو و حیثیت برایش بخرد.

این امریکایی آفریقایی الاصل، بخاطر ایفای نقشی که بر عهده اش گذاشته شده است، بدون هیچگونه شرمندگی و خجالتی، به تقدیس ارتجاعی ترین سنت ها می پردازد: او می گوید:

« حکومت امریکا به محاکم رجوع کرده است تا از حقوق زنان و دخترانی که می خواهند حجاب را رعایت کنند، دفاع کند و کسانی را که این حق را تلف می نمایند، مجازات کند. »

رعایت حجاب به مثابه حق زنان و دختران، در اساس يك افسانه دروغین

است. رعایت آنچه را که شوونیزم مرد سالار اسلامی بالای زنان و دختران مسلمان تحمیل کرده است، نمی توان حقی از حقوق زنان مسلمان دانست. درین رابطه، حق آنها با مبارزه علیه این تحمیل و عدم رعایت آن معین و مشخص می گردد. قدر مسلم است که برخورد های سفید پوستان شوونیست با زنان چادر پوش مسلمان مبتنی بر مخالفت آنها با حجاب اجباری نیست، بلکه مبتنی بر تحقیر و توهین آنها به عنوان غیر سفید و یا غیر عیسوی یعنی مبتنی بر نژاد پرستی و یا برتری طلبی دینی است. این نژاد پرستی و برتری طلبی دینی، جلوه های متنوع و گوناگونی دارد و صرفاً در رابطه با حجاب زنان مسلمان تبارز نمی نماید. اما ترجمه عملی آنچه اوپاما می گوید، عبارت است از تثبیت " حق " تحمیل حجاب توسط مردان مسلمان بالای زنان و دختران خانواده هایشان و " اومانیزم " امپریالیستی که هدفش حفظ و حراست از نظام استثمارگرانه حاکم بر جهان است، با طیب خاطر این تحمیل را می پذیرد تا گویا همزیستی جهانی برهم نخورد.

به ادامه گفته های اوپاما توجه کنیم:

« البته درک مشارکت بشری آغاز یک وظیفه دشوار می باشد. عبارات به تنهایی نمی توانند ضروریات مردم ما را برآورده بسازند. این احتیاجات تنها در یک صورت برآورده شده می تواند که ما در سال های بعد با شهامت عمل کنیم و درک کنیم که تهدید هایی که به آن روبرو هستیم مشترک می باشند و عدم رسیدن به این هدف به همه ما صدمه وارد می کند.

زیرا ما از تجارب اخیر فهمیدیم که اگر سیستم اقتصادی در یک کشور به ضعف روبرو می شود، آسایش در کشورهای دیگر نیز برهم میخورد، وقتی که مرض سرما دامنگیر یک فرد بشر می شود همه به خطر روبرو می شوند. وقتی که یک کشور برای بدست آوردن اسلحه اتمی تلاش میکند خطر حملات اتمی بر تمام کشورها بیشتر می شود. وقتی که افراط گرایان خشن در برخی از کوه ها فعالیت می کنند، مردم در آنسوی اقیانوس بخطر روبرو می شوند. وقتی که مردم بیگناه در بوسنیا و دارفور به قتل میرسند لکه آن بر وجدان مشترک همه قرار می گیرد. این است راه همزیستی در جهان در قرن 21 و این است مسئولیتی که ما بجهت بشر در برابر یکدیگر داریم. »

بارک اوپاما رئیس جمهور امریکا است و با جهانی شدن سیستم اقتصادی سرمایه

داری بخوبی آشنا است. اما او به عنوان فردی که در راس بزرگترین قدرت سرمایه داری امپریالیستی جهان قرار گرفته است، طبعا طرفدار مبارزه جهانی در ضدیت با این سیستم نیست، بلکه طرفدار کوشش جهانی برای حفظ و ابقای این سیستم و طرفدار قدرتمند بودن و قدرتمند ماندن، و نه ضعف آن، در سراسر جهان است. راه همزیستی پیشنهادی او، همزیستی در چهارچوب همین سیستم موجود جهانی است. او درین کوشش تا آنجا پیش میرود که سرمایه داری جهانی شده کنونی را ذاتا یک سیستم غیر امپریالیستی مبتنی بر مشارکت همه در مقابله علیه مشکلات و مبتنی بر شریک بودن همه در پیشرفت اعلام می نماید و می گوید:

« این یک مسئولیت بزرگ است که بردوش همه ما می باشد. زیرا تاریخ انسان ها از حوادثی که ملت ها و قبیله ها یکدیگر را استثمار کرده اند تا منافع خود را بدست آورند، پر است. اما در این عصر نوین چنین مفکوره ها خود شکستن، معنی دارد. با در نظر داشت وابستگی ما به یکدیگر، هر نظم جهانی ای که به اساس آن حکمرانی یک ملت بر ملت دیگر نافذ شود، همیشه به نا کامی روبرو خواهد شد. پس نظر ما در مورد گذشته هر چیزی که باشد، باید ما زندانی آن نباشیم. با مشکلات خود باید با مشارکت برخورد کنیم و در پیشرفت باید همه شریک باشند. »

تاریخ انسان ها صرفاً از حوادثی که ملت ها و قبیله ها یکدیگر را استثمار کرده اند تا منافع شان را بدست بیاورند، پر نیست، بلکه مهم تر از آن مملو از حوادثی است که طبقات اجتماعی استثمارگر حاکم، طبقات اجتماعی تحت استثمار محکوم را مورد استثمار قرار داده اند. نظام های اجتماعی برده دارانه، فئودالی و سرمایه داری در اشکال و صور گوناگون خود در تاریخ انسان ها، بر همین مینا به وجود آمده و تاریخ خود را طی نموده اند و طی مینمایند.

نظام سرمایه داری مبتنی بر استثمار طبقاتی سرمایه دارانه یعنی استثمار طبقه کارگر توسط بورژوازی است. این مینا هم در عصر سرمایه داری رقابت آزاد وهم در عصر سرمایه داری انحصاری یعنی سرمایه داری امپریالیستی موجود است. همین ساختار درونی نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان کنونی، درون مایه وضعیت استثمارگرانه و ستمگرانه آن در قبایل ملل و خلق های تحت ستم

جهان است و تا زمانی که آن باشد، این نیز خواهد بود. به همین جهت است که تقسیم جهان به متروپول های امپریالیستی و ملل تحت ستم امپریالیزم یکی از خصایل ذاتی سیستم سرمایه داری امپریالیستی مسلط بر جهان است. این تقسیم بندی کماکان موجود است و تا زمانی که نظام سرمایه داری امپریالیستی دوام نماید، به حیات خود ادامه خواهد داد.

اما عصر استعمار کهن که قدرت های استعماری امپریالیستی رسماً مناطق مختلف جهان را به مستعمرات خود مبدل می نمودند، پایان یافته است. مبارزات ملی خلق های تحت استعمار علیه قدرت های استعماری امپریالیستی در طول چندین دهه قرن بیست و حمایت انقلابات پیروزمند پرولتری از این مبارزات به عمر استعمار کهن پایان داد. اما پایان یافتن عمر استعمار کهن به مفهوم پایان یافتن استعمار بطور کل نبود. به دلیل متوقف ماندن و یا منحرف شدن اکثریت مبارزات ملی خلق های تحت استعمار در نیمه راه و همچنان سرنگون شدن انقلابات پرولتری پیرزمنند و بطور کل به دلیل مسلط ماندن نظام سرمایه داری امپریالیستی بر جهان، موقعیت مسلط متروپول های امپریالیستی و موقعیت تحت سلطه ملل تحت ستم امپریالیزم، صرفاً توانست دچار تغییراتی گردد، اما در قالب و شکل جدید یعنی استعمار نوین همچنان ادامه یافت.

بعد از فروپاشی بلوک وارسا یعنی بلوک تحت رهبری سوسیال امپریالیزم شوروی و متعاقب آن فروپاشی خود شوروی سوسیال امپریالیستی، امپریالیزم امریکا مدعی گردید که نظم نوین صد ساله تحت رهبری اش را ایجاد می نماید. این ادعای جهانخوارانه، در تداوم خود، نه به جهان بدون جنگ، بلکه به لشکر کشی های تیپ استعماری کهن بالای کشورهای تحت سلطه منجر گردید. دار و دسته بوش حتی الگو برداری از امپراتوری روم را علناً به مبحثی از مباحث سیاسی خود مبدل نمود. لشکر کشی بالای افغانستان و عراق با همین دید به عمل آمد.

اما امپریالیزم امریکا، و لو در موقعیت یگانه ابر قدرت موجود جهانی، نتوانست و نمی توانست عصر استعمار کهن را دوباره زنده نماید. قوت های مهاجم امریکایی و متحدین شان، گرچه افغانستان و عراق را عملاً اشغال کرده و به مستعمرات فاقد استقلال مبدل نمودند و رژیم های دست نشاندگان درین دو

کشور را بر مسند قدرت پوشالی نشانند، اما نتوانستند - و نمی توانستند - این دو کشور را رسماً به مستعمره شان مبدل نمایند. قبلاً هم قوت های مهاجم سوسیال امپریالیستی با وجودیکه عملاً افغانستان را برای مدت تقریباً یک دهه تحت اشغال گرفته و به مستعمره فاقد استقلال مبدل نموده بودند، اما نتوانستند - و نمی توانستند - این کشور را رسماً مستعمره شان بسازند. این وضعیت، و ظاهر سازی توأم با آن در کشور های تحت اشغال (دولت و بیرق به اصطلاح ملی و روابط دیپلماتیک به اصطلاح مستقل با کشور های جهان)، علیرغم اینکه نتوانسته و نمی تواند برای قوت های اشغالگر محیط فاقد مقاومت علیه خود در کشور های تحت اشغال به وجود بیاورد، به نحوی تناقض ذاتی میان استعمار خواهی های تیپ کهن و دوران پسا کلونیالیستی کنونی در جهان را نشان می دهد. مرور زمان برای اشغالگران امریکایی، این تناقض را تخفیف نداد بلکه به سوی تشدید و تعمیق

بیشتر سوق داد. سر انجام بخش عمده سرمایه داری انحصاری حاکم بر امریکا ترجیح داد که دارو دسته امپراتوریخواه را کنار بگذارد و دارو دسته اوپاما را رویکار بیاورد. منظور اوپاما از عصر نوین، عصر پسا کلونیالیستی یعنی عصر نیو کلونیالیستی است. او در واقع می گوید که داشتن مفکوره استعماری کهن در عصر کنونی، به معنی خود شکستن است، درست همانگونه که دارو دسته بوش نشان دادند که همینگونه هستند. به همین جهت است که امریکای تحت رهبری اوپاما از عراق در حال پا پس کشیدن است و استراتژی جدیدش در افغانستان را، علیرغم اینکه عملاً از هر حیث به تحکیم بیشتر اشغال این کشور می پردازد، استراتژی خروج نام نهاده است، تا گویا ضدیتش با امپراتوریخواهی را نشان دهد.

اوپاما روی وابستگی میان متروپول های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه جهان است. بارک اوباما با چنین دیدی به منابع تشنج و تنش میان امریکا و " جهان اسلام " می نگرد. در ادامه خواهیم دید که دیدگاه او در مورد منابع هفتگانه تشنج و تنش مذکور، عمدتاً مبتنی بر نیوکلونیالیزم است، اما در عین حال، حق استفاده از روش های کلونیالیستی نوع کهن را حد اقل در موارد معینی نیز برای خود و دولت متبوعش محفوظ می دارد.

ادامه دارد

امریکا از کاندیدای مشخصی حمایت نمی نماید. معنی این گفته آن است که گویا دولت امریکا از کرزی حمایت نمی نماید. در رابطه با اینچنین وضعیتی است که کرزی اداهای استقلال طلبانه در می آورد و سخنگویش خواهان توقف مداخلات خارجی ها در امور داخلی افغانستان می شود، تا نمایش عوام فریبانه انتخاباتی اشغالگران و رژیم دست نشانده تکمیل گردد.

اکثریت بسیار بزرگی از افغانستانی ها هیچگونه علاقمندی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده ندارند. بیشتر از دو سوم اقلیت کوچکی هم که خواهان شرکت درین انتخابات هستند، نسبت به کرزی بی اعتماد هستند و نمیخواهند به او رای بدهند. در شرایطی که هیچ کاندید دیگری نیز در مقابله با کرزی قد علم نکرده است، این احتمال قویاً وجود دارد که کل پروسه انتخابات واضحاً به یک افتضاح مبدل شود و انتخابات ریاست جمهوری رژیم به دور دوم کشیده شود. یک احصانیه گیری امریکایی نشان می دهد که 31 فیصد رای دهندگان از کرزی، 7

روز سوم سرطان، یک گروه هجده نفره از کاندیداهای ریاست جمهوری رژیم دست نشانده که " شورای تشریک مساعی کاندیداهای ریاست جمهوری " را تشکیل داده اند، طی یک گرد همایی ملاقات های مقامات امریکایی و مشخصاً ملاقات های سفیر امریکا با کاندیداهای مشخص را محکوم کرده و این کار را مداخله در انتخابات دانستند. جالب اینکه " شورای تشریک مساعی ... " آمادگی اش برای ملاقات با سفیر امریکا را بصورت دسته جمعی اعلام نموده و اینچنین ملاقاتی را بهترین راه تماس سفیر امریکا با کاندیدا ها دانستند. تقریباً همزمان با این گرد همایی، سخنگوی کرزی نیز مداخله خارجی ها در امور داخلی افغانستان را محکوم نموده و خواهان توقف این مداخلات گردید.

اخیراً سفیر امریکا ملاقات هایی با چند کاندیدای مشخص و به ویژه عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمد زی، که پس از کرزی دومین و سومین کاندیدا محسوب میشوند، داشته است. وی به مطبوعات گفته است که غرض از این ملاقات ها آن است تا به کاندیداها گفته شود که دولت

اداهای استقلال طلبانه یک دست نشانده

فیصد از عبدالله عبدالله و 3 فیصد از اشرف غنی احمد زی حمایت می نمایند و 59 فیصد باقیمانده میان 40 نفر کاندیدای دیگر تقسیم شده اند.

در چنین شرایطی یک تاکتیک دو جانبه هماهنگ توسط مقامات امریکایی، به شمول سفیر امریکا و گروه کرزی پیش برده می شود تا این وطنفروش مرتجع، " وجیه المله " نشان داده شود و به این طریق بتواند در جو نفرت عمیق نسبت به اشغالگران و خائنین ملی، آبرویی کسب نماید و بعد از برنده شدن انتصابی در " انتخابات " بتواند ادعا کند که یک رئیس جمهور منتخب است.

اما ما اطمینان داریم که اکثریت بزرگی از هموطنان ما این وطنفروش خائن و مرتجع را بخوبی شناخته اند و نسبت به انتخابات رژیم نیز کاملاً بی علاقه اند و در آن شرکت نمی کنند. بگزار جهانیان ببینند که تاکتیک های اشغالگران و دست نشانندگان شان برای رونق بخشیدن به انتخابات نمایشی ای که پیشاپیش برنده آن اعلام شده است، تاکتیک های ناکامی اند که فقط و فقط باعث بی آبرویی و افتضاح بیشتر خود آنان خواهد شد.

قطع برق به روی کارگران تولید کننده برق

روز سوم سرطان کارگران مجتمع صنعتی کود و برق مزار، که یک مجتمع صنعتی دولتی است، بخاطر قطع شدن برق خانه های شان دست به اعتراض زدند. مجتمع کود و برق مزار شامل کارخانه های تولید برق و کود کیمیاوی زراعتی و در حدود دوهزار و هشتصد منزل مسکونی برای کارمندان و کارگران است. اخیرا بنا به امر مقامات عالیرتبه رژیم پوشالی، جریان برق دو هزار و هفتصد منزل مسکونی که کارگران و مامورین پانین رتبه در آنها سکونت دارند قطع شده است، در حالیکه در صد منزل مسکونی دیگر که به رئیس و سایر مامورین عالیرتبه کود و برق اختصاص دارد، همچنان برق جریان دارد.

مواد سوخت کارخانجات تولید برق و کود این مجتمع صنعتی، گاز تولید شده در ساحه خواجه گوگردک شیرخان است که از طریق پایپ لاین دارای ظرفیت انتقال 90 میلیون متر مکعب گاز در سال، به این مجتمع انتقال می یابد. زمانیکه پایپ لاین انتقال گاز به " شوروی " فعال بود، سالانه دو میلیارد متر مکعب گاز به ازبکستان صادر می گردید، یعنی مصرف

تقریباً 28 ساله مجتمع کود و برق در یکسال. برق قابل تولید درین مجتمع حد اکثر سی میگا وات (سی هزار کیلووات) است که عمدتاً به مصارف دولتی دفاتر دولتی شهر مزار و مصارف خصوصی باشندگان این شهر اختصاص یافته است. برق اپارتمان های مسکونی خود مجتمع نیز توسط برق تولید شده کارخانه برق آن تامین می گردد. بهانه قطع شدن برق خانه های مسکونی کارگران و کارمندان پانین رتبه مجتمع، توسط مقامات رژیم، منجمله رئیس کود و برق، کم شدن فشار گاز وارده به کارخانه برق و در نتیجه کم شدن مقدار برق تولید شده عنوان گردیده است.

اعتراض کارگران این بود که چرا برقی که آنها خود تولید می کنند، به روی شان قطع گردد. آنها می گفتند که اگر واقعا در اثر کم شدن فشار گاز مقدار کل تولید برق کم شده باشد، چرا برق بصورت نوبتی قطع نمی گردد. طبق ادعای یکی از کارگران معترض، اصلاً موضوع بر سر کم شدن فشار گاز و کم شدن مقدار تولید برق نیست، بلکه دسیسه ای توسط

مقامات عالیرتبه رژیم، به شمول رئیس کود و برق چیده شده است تا کارگران و ادار به ترک منازل شان و ادار به رها کردن کار شوند و مجتمع کود و برق کلا از تولید باز بماند و پس از آن تحت پوشش خصوصی سازی و با قیمت فوق العاده نازل توسط نور چشمی ها و متعلقین این مقامات خریدده شود.

اینگونه چور و چپاول دارایی های عامه، مضمون اصلی سیاست خصوصی سازی رژیم را تشکیل می دهد و تحت این عنوان تا حال ده ها موسسه تولیدی دولتی یا عمداً برای تولید آماده ساخته نشده و یا هم از تولید باز نگه داشته شده و به سقوط سوق داده شده اند و سپس با قیمت بسیار نازل و با پرداخت اقساط به متعلقین مقامات عالیرتبه رژیم، به شمول متعلقین کرزی، فروخته شده اند.

اعتراض کارگران مجتمع کود و برق مزار تحت این بهانه که کارگران معترض بالای منزل رئیس کود و برق حمله کرده و به خشونت متوسل شدند، سرکوب گردیده و تعدادی از آنها دستگیر شدند. ما این عمل سرکوبگرانه رژیم را محکوم نموده و از کارگران معترض پشتیبانی می کنیم.

بحران در نیپال: استعفای پاراچاندا از نخست وزیری

بحران اخیر نیپال بار دیگر ماهیت دروغین "انتخابات" و "پیروزی در انتخابات" را آشکار کرد.

4 می 2009. سرویس خبری جهانی برای فتح

وزیر دفاع (رام بهادر تاپه) نیز، که به اصطلاح مسنول اردوی نیپال است، سرپیچی کرد و حاضر نشد "تا رسیدن به توافق"، موقتاً جنرال دیگری را بر جای خود بنشانند.

روز بعد، پاراچاندا در سخنرانی استعفای خود، بالای رئیس جمهور نیپال به دلیل "نقض قانون اساسی و عملکرد غیر قانونی" انتقاد کرد و این کار وی را حمله ای به "این دموکراسی نوزاد و روند صلح" خواند. او گفت: «من به جای در قدرت ماندن و تعظیم در مقابل عناصر

سرسخت مفهوم "مانوئیزم" و جنگ خلق بود. پاراچاندا لوی درستیز اردوی نیپال (روکمنگود کاتاول) را به دلیل سرپیچی از فرمان های حکومت، مقاومت در مقابل قانون اساسی موقت و "توافقنامه صلح جامع" که جنگ خلق دهساله را پایان بخشید، عزل کرد. اما رئیس جمهور نیپال (رام باران یاداو) تصمیم گیری پاراچاندا را ملغی کرده و به لوی درستیز دستور داد که در پست خود بماند. البته جنرال کاتاول پیشاپیش نامه دولت پاراچاندا مبنی بر عزل خود را رد کرده بود. او از دستور

پاراچاندا (پوشپا کمال داهال)، نخست وزیر نیپال، روز 4 می پس از یک نزاع جدی بر سر اینکه آیا لوی درستیز اردوی نیپال اجازه دخالت در اقتدار حکومت او را خواهد داشت یا خیر، استعفا داد.

پاراچاندا صدر حزب کمونیست متحد نیپال (مانوئیست) نیز هست. [در اوایل 2009 سال، حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) پس از وحدت با حزب "مشعل" که قبلاً از آن انشعاب کرده بود؛ نام خود را به حزب کمونیست متحد نیپال (مانوئیست) تغییر داد. مشعل از مخالفین

خارجی و نیروهای ارتجاعی، از این حکومت استعفا می‌دهم. »
رئیس جمهور، استعفای پاراچاندا را قبول کرد و از وی خواست تا تشکیل حکومت جدید، بعنوان نخست وزیر موقت در پست خود باقی بماند. رئیس جمهور جلسه ای متشکل از همه احزاب حکومتی برای بحث در مورد این بحران، فراخواند. در پاسخ به این وضع، حزب کمونیست متحد نیپال (مانونیست) اعلام کرد که رئیس جمهور باید در مقابل مجمع عمومی پارلمان حاضر شده و در رابطه با بازگرداندن جنرال معزول معذرت خواهی کند و تا زمانی که این کار را نکرده، این حزب تمام روندهای پارلمانی را مختل کرده و به سازماندهی اعتراضات خیابانی می‌پردازد.

بابورام باترای (یکی از رهبران حزب و وزیر مالیه دولت) در جواب به یکی از خبرنگاران که آیا حزب او به حکومت جدید خواهد پیوست یا خیر؛ جواب داد که: « این به اصطلاح رئیس جمهور که بطور مستقیم زیر رهبری دهلی جدید است، فرمان گرفته که در مقابل دولت منتخب بایستد و لوی درستی معزول اردو را در مقامش احیا کرده است. رئیس جمهور باید قبول کند که تصمیم او در تضاد با قانون اساسی است تا ما بتوانیم در مورد اینکه آیا به حکومت جدید خواهیم پیوست یا خیر فکر کنیم. تا آن زمان ما به خیابان‌ها رفته و توده‌ها را برای مبارزه با این حزب غیر دموکراتیک [حزب کنگره نیپال] سازماندهی خواهیم کرد. » (روزنامه هندو- 4 می)

یکی دیگر از احزاب عمده در حکومتی که تحت رهبری حزب کمونیست متحد نیپال (مانونیست) شکل گرفت، جریانی است به نام یو ام ال (حزب متحد مارکسیست لنینیست نیپال). این حزب و یکی دیگر از احزاب کوچکتر حکومت، در اعتراض به عزل جنرال اردو توسط پاراچاندا، استعفا دادند. این وضع، حکومت پاراچاندا را با رای عدم اعتماد در پارلمان مواجه کرد. یعنی، حتا اگر پاراچاندا استعفا نمی‌داد، تضمینی به بقای حکومتش نبود. اما نباید گذاشت که کشمکش‌های پارلمانی موجب پنهان ماندن مسائل اصلی این ماجرا شود. همانطور که پاراچاندا در سخنرانی استعفای خود گفت، مقام ریاست جمهوری در نیپال یک " قدرت موازی " است. این مقام برای آن درست شده است که دولت وی نتواند اردو و نقش مرکزی آن را تضعیف کند یا سازمان اردو را عوض کند. نیروهای اردو، ستون مرکزی هر قدرت دولتی هستند و اصلا مهم نیست که چه

کسی دفتر نخست وزیر یا ریاست جمهوری را در اختیار می‌گیرد. این حقیقت عام است؛ اما در نیپال دارای عملکرد ویژه است. نیپال نسبت به جمعیت خود، دارای بزرگترین اردو آسیای جنوبی است. این اردو نقش نهادینه بسیار مهمی را در جامعه بازی کرده و ضمن همکاری نزدیک با دولت هند، در حفظ قدرت طبقات حاکمه نیپال نقش عریان دارد و برای ایفای این نقش دست به خشونت‌های بی حساب علیه توده‌های مردم زده است.

بحران اخیر چگونه شکل گرفت؟

ده سال پس از جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (مانونیست) در نیپال، در نوامبر 2006، يك قرارداد صلح تحت عنوان " توافقنامه صلح جامع " میان مانونیست‌ها و احزاب پارلمانی نظام سلطنتی نیپال امضاء شد. متعاقب آن، در اگست 2008، مانونیست‌ها به یک پیروزی شگفت‌انگیز در انتخابات مجلس موسسان دست یافتند؛ سلطنت را لغو کرده و مسنول تشکیل حکومت شدند.

در انتخابات، این حزب بیش از مجموع آرای دو حزب بزرگ دیگر [حزب کنگره و حزب متحد مارکسیست-لنینیست] رای آورد. اما احزاب دیگر، بر خلاف قواعد پارلمانی به این حزب اجازه تشکیل حکومت نداده و آن را مجبور کردند که ایجاد پست ریاست جمهوری را به مثابه رئیس دولت و سر قومندان اعلاي قوا، بپذیرد. در آن زمان گفته شد ریاست جمهوری صرفاً یک مقام تشریفاتی است. اما معلوم شد که قدرت رئیس جمهور، وقتی که برای مشروعیت دادن به اردو نیپال بکار می‌رود، خیلی زیاد است.

جنرال کاتاول در تمام عمر نظامی اش مسنول سرکوب انقلاب بوده است. او در ایالات متحده امریکا در " نیروهای ویژه " (کلاه سبزها) و " رنجرهای ضد چریکی "، و در برتانیه در آموزش فرماندهی، و همچنین در مدارس نظامی هند و پاکستان تعلیم دیده و به کسب مدال‌های افتخار نائل آمده است. در سال 2003 - 2004 وی در مقام قومندان قول اردو غربی اردو شاهی نیپال و و رئیس ارکان حرب اردو نیپال؛ رهبری برخی از جدی‌ترین نبردها علیه جنگ خلق را در دست داشت. در این نبردها،

اردو وی شکست‌های سختی از نیروهای انقلابی خورد. او در عملیات قتل، تجاوز و شکنجه و به آتش کشیدن روستاها توسط اردو، نقش عمده ای داشت. پس از آتش بس اپریل 2006 میان انقلابیون مانونیست و دولت نیپال، و قبل از عقد " توافقنامه صلح جامع " در نوامبر 2006 که جنگ خلق را بطور رسمی پایان داد، او به مقام لوی درستی اردو شاهی نیپال رسید. او در کودکی توسط خاندان شاهی به فرزندی گرفته شد و در قصر بزرگ شد. وی بدون شک محصول نظام شاهی بود، اما زمانی که طبقات حاکمه نیپال، احزاب سیاسی و قدرت‌های خارجی به اجماع رسیدند که حفظ ثبات اجتماعی در نیپال فقط با تبدیل سلطنت به جمهوری ممکن است؛ او به منافع عالیتر طبقات حاکمه گردن گذاشت. به این ترتیب، کاتاول تبدیل به نشانه تداوم سیاسی و اجتماعی نیروهای مسلح نیپال شد. او با لغو سلطنت مخالفت نکرد اما با هر گونه تغییر در اردو نیپال جز تغییر نامش از " اردو شاهی نیپال " به " اردو نیپال "، مخالفت کرده است. طبق " توافقنامه صلح جامع "، اردو رهائی بخش خلق باید " در درون نیروهای امنیتی ادغام شود ".

این به معنای منحل کردن اردو انقلابی بود؛ اما بر سر اینکه این اردو انقلابی چگونه منحل خواهد شد، تنش و نزاع دائمی وجود داشته است. در حال حاضر 19 هزار تن از اعضای اردو رهائی بخش خلق در اردوگاه‌های تحت نظارت سازمان ملل بسر می‌برند و سلاح‌های آنها نیز در دیپوهای قفل شده‌ی تحت نظارت سازمان ملل است. کاتاول مخالف آن است که فرماندهان اردو رهائی بخش مقام افسری خود را حفظ کنند و اعضای اردو رهائی بخش وارد بدنه اردو شوند. او علنا اظهار کرده که اجازه نخواهد داد اعضای " سیاسی شده‌ی " اردو رهائی بخش وارد اردو نیپال شوند؛ گویی اعضای اردو نیپال سیاسی نیستند! در نتیجه، هیچ‌گونه " ادغامی " میان دو اردو صورت نگرفته است.

ارتش نیپال به جای پذیرفتن اعضای اردو رهائی بخش، در حال سربازگیری مستقل بوده است. اردو نیپال از سال 2008 تا کنون، حداقل سه کارزار سربازگیری داشته که بصورت گسترده در رسانه‌های گروهی تبلیغ شده و همراه با برگزاری مراسم خیابانی بوده است. یان مارتین که فرستاده سازمان ملل در رابطه با روند صلح در نیپال است؛ در عکس العمل به این فعالیت‌ها اعلام کرد که هر

گونه سربازگیری توسط طرفین، تخطی از " روح و نص صریح توافقنامه صلح جامع " است. (به نقل از انترنیشنل کرایسس - 19 فبروری 2009) با این وصف هیچ یک از قدرت های خارجی که روند صلح را نظاره می کنند نه تنها شکایتی از این مسئله نکرده اند بلکه سفرای این قدرت ها جلسات متعددی با کاتاول برگزار کرده اند؛ گوئی او رئیس دولت نیپال است.

در همین حال، حکومت پاراچاندا اجازه اظهار نظر در مورد فرماندهی اردو نداشته است. بحران اخیر در اوائل سال حاد شد؛ زیرا، دولت خدمت هشت جنرال را که به سن تقاعد رسیده بودند، تمدید نکرد. کاتاول به حرف وزیر دفاع گوش نداد و خودسرانه خدمت این هشت جنرال را تمدید کرد. در ماه مارچ، دادگاه عالی تصمیم وزیر دفاع را به حالت تعلیق در آورد. در اواسط اپریل، دولت رسماً از کاتاول خواست تا دلیل تخطی از دستورات دولت را در سه زمینه "روشن" کند: فعالیت های سربازگیری، تمدید مدت خدمت هشت جنرال متقاعد و بیرون کشیدن تیم ورزشی اردو از بازی های ورزشی سراسری میان شاخه های مختلف اردو و پلیس بدلیل آنکه قرار بود در مسابقه ای در مقابل تیم ورزشی اردوی رهائی بخش، شرکت کند.

جنرال و "جامع بین المللی":

سرپیچی جنرال مربوط به خصائل فردی که بدلیل تربیت سلطنتی اش کسب کرده، نیست. قدرت های بزرگ به او گفته اند که محکم بایستند. " گروه بین المللی بحران " که یک نهاد مطلع است، در گزارش 19 فبروری خود می گوید: « هند، قوی ترین متحد بین المللی اردوی نیپال و سهیم در دغدغه های آن است. اردوی نیپال برای مقاومت در مقابل هر تلاشی که ممکنست ساختار و فرهنگ فعلی آن را تضعیف کند

می تواند به هند تکیه کند ». " گروه بین المللی بحران " یک نهاد مشورتی مستقر در بروکسل است که توسط سران سابق دول غربی و مشاورین و معتمدین آنها اداره می شود. وقتی این گروه می گوید: " به هند تکیه کن " یعنی اینکه به هند تکیه کن، زیرا منافع دولت توسعه طلب هند مساوی با منافع قدرت های امپریالیستی است. اما دولت های امپریالیستی عمده و دیگر قدرت ها بسیار مستقیم تر از اینها در امور سیاسی نیپال دخالت کرده اند.

بنا به گزارش " نیپال نیوز " در 12 اپریل، هنگامی که حزب کمونیست متحد نیپال (مائونیست) اعلام کرد که جنرال باید اخراج شود و متحدین پارلمانی این حزب متزلزل بودند، « فرستادگان هشت کشور منجمله امریکا، برتانیه، هند، چین و جاپان به خانه نخست وزیر رفتند تا بطور جمعی موضوع را بحث کنند. وزیر مالی، بابورام باترای نیز حضور داشته است. جامعه بین المللی ناراضیاتی خود را از حرکت حکومت در عزل لوی درستیز اردو ابراز کرد و گفت که این کار به روند صلح ضربه می زند.» باید سوال کرد، چطور است که کنترل حکومت غیر نظامی بر اردو، " به روند صلح ضربه می زند "؟ آیا همین مسئله نشانه آن نیست که " جامعه بین المللی " و مرتجعین نیپال قصد دارند انحصار قهر نظامی را در دست کسانی که مورد اعتمادشان بوده و به منافع شان خدمت می کنند، نگاه دارند؟ این در واقع تهدید نظامی تلویحی حزب کمونیست متحد نیپال (مائونیست) بوده و هشداري به آن است که بهتر است طبق انتظارات این قدرت ها و مرتجعین عمل کند.

در پی این " بحث جمعی " که به سبک مخفی مافیائی برگزار شد، سفیر هند برای مشاوره به دهلی جدید بازگشت و « هشدار داد که اگر لوی درستیز اردو در مقام خود احیا نشود، ائتلاف کنونی که تحت رهبری مائونیست هاست در عرض چند روز از هم

می پاشد. گزارشگران همچنین می گویند که وزیر خارجه هند (پراناب موکرژی) تلفنی به صدر حزب یو.ام.ل. گفته است که از نقشه مائونیست ها مبنی بر اخراج لوی درستیز اردو حمایت نکند. « (نیپال نیوز) بعداً یکی از رهبران یو.ام.ل. گفت: « هر چند حکومت حق دارد از لوی درستیز در مورد سرپیچی از دستورات توضیح بخواهد، اما حکومت این کار را با مقاصد غلط انجام داد. » (نیپال نیوز. اول می)

امریکا نیز سیگنال خود را فرستاد: روز 30 اپریل، وقتی که بحران در نیپال به اوج رسید، وزارت امور خارجه امریکا اعلام کرد که حزب کمونیست متحد نیپال (مائونیست) را در لیست رسمی سازمان های تروریستی خود نگاه خواهد داشت — علیرغم پایان جنگ خلق و پیروزی انتخاباتی مائونیست ها!

بهانه وزارت امور خارجه امریکا این است که " لیگ جوانان کمونیست " که وابسته به حزب است، دست به خشونت می زند. این را دولتی می گوید که هم اکنون درگیر دو جنگ اشغالگرانه است که یکی از آنها (جنگ عراق) طبق قوانین سازمان ملل "جامعه بین المللی" غیر قانونی است و دیگری (جنگ افغانستان)، طبق معیارهای انسانی و اخلاقی، یک جنایت است. بنابراین، امریکا اصلاً در موقعیتی نیست که بخواهد در مورد خشونت های ادعائی جزئی قضاوت کند. به علاوه، کسی به خاطر نمی آورد که امریکا جنایت های نظامی گسترده و توده بی جنرال کاتاول را محکوم کرده باشد. در ضمن، عین همان اتهاماتی که به لیگ جوانان کمونیست زده می شود به سازمان جوانان یو.ام.ل. وارد می شود؛ ولی اعتراض " جامعه بین المللی " علیه آن بلند نمی شود. نکته در آن است که اوپاما، این " رئیس روسا " و فرمانده کل قوای مافیای "جامعه بین المللی" می خواست در رابطه با این ماجرا، حکم بدهد.

جمهوری اسلامی ایران: در يك دست شمشیر در يك دست قرآن

نژاد برای بار اول به ریاست جمهوری رسید، کمتر سهم گرفتند. دلیل آن، نا امید شدن بخش های مهمی از آنها، از برنامه ها و عملکرد های جناح " اصلاح طلب " جمهوری اسلامی ایران بود. این وضعیت

تحمل چند دهه ارتجاع و استبداد اسلامی بر مردمان ایران را بخوبی و روشنی نشان داد.

ایرانیان در انتخابات قبلی ریاست جمهوری ایران، که در نتیجه آن احمدی

انتخابات اخیر ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی ایران و پیامد های بعدی آن، از یکطرف ماهیت استبدادی جمهوری اسلامی ایران و از جانب دیگر ظرفیت انفجاری عظیم توده بی ناشی از

عملا به نفع جناح " اصول گرا " تمام شد. این جناح پایه های اجتماعی و طرفداران خود را منظمآ سازماندهی و بسیج کرد و توانست به آسانی انتخابات را ببرد.

اما این بار بخش های مهمی از ایرانیان به برنامه انتخاباتی جناح " اصلاح طلب " که عمدتاً در برنامه انتخاباتی میر حسین موسوی نخست وزیر سابق جمهوری اسلامی ایران متبلور شده بود، امید بسته بودند و جناح " اصول گرا " نیز طرفداران خود را بسیج کرده بود. به همین جهت، اکثریت عظیمی از ایرانیان در انتخابات اخیر سهم گرفتند.

مسئله جناح " اصلاح طلب " و میر حسین موسوی انتخابات را برده بودند. اما جناح " اصول گرا " که از یکجانب کنترل محکمی بر نیروهای مسلح دولت دارد و در بحبوحه انتخابات بیشتر از پیش این کنترل را تحکیم کرده بود و از جانب دیگر مسند رهبری (ولایت فقیه) در جمهوری اسلامی ایران نیز به آن تعلق دارد، نتیجه انتخابات را نپذیرفت و با توسل به یک حرکت کودتایی، احمدی نژاد را برنده انتخابات اعلام کرد.

جناح " اصلاح طلب " و توده های متوهمی که به امید اصلاحات در جمهوری اسلامی، در انتخابات سهم گرفته بودند، از پذیرفتن نتیجه اعلان شده سر باز زدند و وسیعاً دست به اعتراض زدند. برای مدت کوتاهی آتچنان اوضاعی شکل گرفت که پاشیدگی وسیع و عمیق در حاکمیت را نشان می داد و توان آنرا برای کنترل بر اوضاع جدا تحت سوال قرار داده بود. اعتراضات وسیع تر و وسیع تر شد و توده های عادی مردم میداندار نبرد های خیابانی شدند.

اما این خیزش وسیع، هنوز یک انقلاب نبود. اولاً به این دلیل که محرك و انگیزه مستقیم این خیزش، تضاد میان دو جناح " اصول گرا " و " اصلاح طلب " خود حاکمیت یعنی جمهوری اسلامی ایران بود و ثانیاً به این دلیل که بخش اصلی شرکت کننده درین خیزش را خرده بورژوازی شهری تشکیل می داد و اکثریت عظیم

کارگران و دهقانان بطور عموم درین خیزش سهم نداشتند.

مسئله این خیزش پتانسیل مبدل شدن به یک خیزش انقلابی را داشت. اگر از یک جانب انقلابیون ایرانی ظرفیت ایدئولوژیک - سیاسی، توان تشکیلاتی و پایه توده بی داخل شدن قدرتمند در درون این خیزش را می داشتند و یا در حدی می بودند که اینچنین ظرفیت و توان و پایه را از طریق داخل شدن شجاعانه در درون خیزش به سرعت بدست آورند و از جانب دیگر کارگران و دهقانان، یا به دلیل آمادگی خود بخودی و قبلی و یا به دلیل سرعت و قدرت عمل نیروهای انقلابی، به سرعت و وسعت عکس العمل نشان می دادند و میدانداران اصلی نبرد می شدند، ما می توانستیم شاهد یک انقلاب علیه جمهوری اسلامی ایران باشیم. چنانچه اینچنین خیزشی با فروپاشی غیر قابل التیام جمهوری اسلامی و شرایط مساعد منطقه بی و بین المللی همراه می شد، پیروزی انقلاب حتمی بود، در غیر آن امکان این وجود داشت که حاکمیت سرکوبگر قادر به فرونشاندن خیزش شود و انقلاب شکست بخورد.

جمهوری اسلامی بخوبی می دانست که اگر خیزش برخاسته از میان خرده بورژوازی شهری دوام نماید، هم درز های درونی خودش و هم احتمال داخل شدن وسیع توده های کارگری و دهقانی به درون خیزش بیشتر و بیشتر می گردد و انقلابیون نیز بیشتر و بیشتر فرصت می یابند که عقبماندگی های شان را جبران نمایند. بنابراین به سرعت عکس العمل نشان داد، در یک دست شمشیر و در دست دیگر قرآن. قوت های مسلح بخاطر سرکوب در خیابان ها سنگر گرفتند و خون ریختند و قرآن ناطق (ولیه فقیه) نیز بخاطر فریب بر منبر نشست و فتوا صادر کرد، فتوایی که هم فریب بود و هم تهدید.

به این ترتیب، خیزش از طریق سرکوب و اغفال خوابانده شد.

اما آبرو باختگی جمهوری اسلامی بطور کل و افشا شدن ماهیت سرکوبگرانه آن

دیگر غیر قابل التیام است. رژیم کوشش خواهد کرد که چانس دوام و جان گرفتن مجدد مخالفت و خیزش علیه خود را از طریق بگیرد و ببند های وسیع و دمیدن به ادا ها و اطوار های ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی ارتجاعی، شدیداً تضعیف نماید.

مسئله پس از خیزش اخیر و سرکوب آن، انقلابیون ایرانی و توده های مبارز آن کشور، چانس این را دارند که نگذارند جمهوری اسلامی مجدداً به تحکیم دوره قبل از انتخابات اخیر و تحکیم سال های قبل دست یابد و جناح " اصلاح طلب " حاکمیت نیز نتواند وسیعاً در میان مردم توهّم پراکنی نماید و انگیزه های مبارزاتی توده ها علیه کلیت جمهوری اسلامی را به کجراه بکشاند.

روحیه رزمنده و جانبازانه ای که دختران و پسران جوان خلق های ایران در جریان خیزش اخیر از خود نشان دادند، نشاندهنده این است که پتانسیل انقلابی عظیمی در میان خلق های ایران برای انقلاب وجود دارد که اگر از قوه به فعل در آید، کاخ استبداد و ارتجاع جمهوری اسلامی را قاطعانه سرنگون خواهد کرد و بر ویرانه های آن " شهر رهایی " را بر خواهد افراشت.

یاد جانباختگان خیزش توده ای اخیر در ایران را گرامی می داریم و آینده نبرد علیه ارتجاع جمهوری اسلامی را شگوفان و پیشرونده می خواهیم.

به رفقای مان در دل هیولای جمهوری اسلامی ایران و در قعر گرداب ارتجاع سرکوبگر حاکم، اطمینان می دهیم که ما از اینجا، از همسایگی ایران، از زیر ساطور سرکوب و دام فریب اشغالگران و دست نشانندگان شان، تلاش های دلیرانه مبارزاتی شان را می بینیم و شاد باش می گوئیم و با دلهره و امید واری نتایج این مبارزات را می سنجم و تبلیغ می کنیم. یقین داریم که چنانچه ما یا آنها بتوانیم روزنه ای بگشاییم، چانس گشودن روزنه دیگری در همسایگی نیز به سرعت و قدرت افزایش خواهد یافت.

مائوئیست ها

بزرگترین خطر امنیتی برای ارتجاع حاکم بر هند

شکست غم انگیز ناسیونالیست های تمیلی در سریلانکا، هنوز دلاورانه می

راهش، علیرغم تسلیمی فضاحت بار " مانوئیست ها " در نیپال و علیرغم

چارو مازومدار در جریان نبرد دستگیر شد و تحت شکنجه جانباخت. رهروان

جنگند. حرکت های مبارزاتی جنگی مانویست ها در هند، در جریان انتخابات اخیر در آن کشور و در هفته ها و روز های اخیر، همانقدر که وسیع و گسترده است، هیجان انگیز و مایه دلگرمی هم می باشد. منموهن سینگ برخاسته از خاکستر جنازه های چریک های خالستان، این تحرکات را بار بار بزرگترین خطر برای " امنیت ملی " طبقات حاکمه هند خوانده است. اخیراً دولت بورژواکمپرادور ها و فنودال ها در هند، حزب کمونیست (مانویست) هند را به مثابه یک تشکیلات " تروریستی " ثبت کرده است تا رسماً در جرگه " جنگ ضد تروریستی " امپریالیست های امریکایی و شرکاء شامل گردد و حمایت های تسلیحاتی آنها را برای جنگ علیه " تروریست های مانویست " در هند جلب نماید.

همزمان با این کار، دولت هند به مانویست های هندی پیشنهاد مذاکره داده است تا راه برای پیاده کردن تجربه نیپال، در هند نیز باز گردد. اصولاً کارگردانی پشت پرده تجربه نیپال نیز با سیاسیون کهنه کار هندی بوده است. آنها در کشاندن نیروهای " چپ یاعی " به داخل سیستم شان، تجربه و مهارت کافی دارند. " دموکراسی هندی " تعداد زیادی از "

احزاب کمونیست " را رام کرده و در گله احزاب پارلمانتاریست هندی شامل ساخته است.

ساحه فعالیت های جنگی نیروهای تحت رهبری حزب کمونیست (مانویست) هند رویهمرفته نصف قلمرو کشور بزرگ هند را در بر می گیرد. این فعالیت ها در حقیقت پس از آن شگوفایی و گسترش فوق العاده حاصل نمود که دو حزب مانویست هند که سال ها جدا از هم جنگیده بودند و در لحظاتی حتی علیه هم جنگیده بودند، بر مبنای یک خط ایدئولوژیک - سیاسی و برنامه و استراتژی مبارزاتی واحد با هم وحدت کردند. البته وحدت مانویست های هند هنوز هم تکمیل نشده است و حزب کمونیست هند (ناگزالباری) و حزب کمونیست (مانویست) هند جدا از هم مبارزات شانرا پیش می برند. چنانچه این دوگانگی بر مبنای یک خط و برنامه و استراتژی مبارزاتی اصولی واحد به وحدت مبدل گردد، جنگ خلق در هند باز هم یک جهش چشمگیر به پیش بر خواهد داشت.

جنگ انقلابی کنونی در هند از لحاظ سابقه به جنبش وسیع ناگزالباری تحت رهبری حزب کمونیست هند و چارو مازومدار وصل می گردد. جنبش

ناگزالباری شکست خورد و چارومازومدار نیز جانیباخت. اما این شکست یک شکست کاملاً نابود کننده نبود. از یک جانب گروه های معدودی از بقیه الجیش کوچک ناگزالباری ها در اعماق جنگل های هند پناه گرفتند و سال های زندگی سختی را در پهلوی جنگلیان زحمتکش گذراندند و طی چند دهه گذشته یکجا با آنها و در مسیر پر پیچ و خم و مملو از فراز و نشیب مبارزه کردند و جنگیدند. ازین نظر جنگ انقلابی جاری در هند یکی از طولانی ترین جنگ های انقلابی موجود در جهان است.

از جانب دیگر گروه های دیگری از بقایای جنبش ناگزالباری، مبارزات شان را در سطح سیاسی غیر جنگی سازماندهی کردند و سال های سال است که با فراز و نشیب برای تدارک جنگ انقلابی تلاش می کنند.

مسیر پراتیکی و تنوریکی دوگانه، میان این دو بخش فاصله انداخت و آنها را از هم دور تر و دور تر کرد. به نظر ما هر یکی از این دو بخش، اصولیت ها و کمبود ها و نقاط قوت و ضعف شان را دارند. آرزوی ما این است که اصولیت ها و نقاط قوت بهم برسند و کمبود ها و ضعف ها دفع و رفع شوند.

پایان غم انگیز یک نبرد شجاعانه

نبرد شجاعانه ببر های تمیل در سریلانکا که تقریباً سه دهه دوام نمود، در ماه می امسال به نحو غم انگیزی پایان یافت. این نبرد، سال های سال برجسته ترین جنبش مسلحانه در کل شبه قاره هند محسوب می گردید. فقط اخیراً در دوران جنگ خلق در نیپال، جنگ خلق مانویستی درین کشور، توانست برای چند سالی، قبل از منحرف شدن از مسیر اصولی و اصلی مبارزاتی، دامنه و تاثیر گزاری بیشتری نسبت به جنبش مسلحانه ببر های تمیل حاصل نماید و سراسر نیپال را در نوردد. دلیل این امر آن بود که جنگ خلق در نیپال از لحاظ ماهیت طبقاتی و انقلابی خود میتوانست به یک جنبش فراگیر توده های نیپالی مبدل گردد. اما جنبش مسلحانه ببر های تمیل اصولاً نمی توانست به یک جنبش مبارزاتی سرتاسری در سریلانکا مبدل گردد. تمیل ها در

سریلانکا یکی از ملیت های تحت ستم را تشکیل می دهند که صرفاً بخش کوچکی از نفوس آن کشور را در بر می گیرد. جنبش مسلحانه ببر های تمیل یک جنبش مبارزاتی محدود به همین ملیت تحت ستم بود و بنا به محدودیت ذاتی ناسیونالیستی خود نمی توانست به یک جنبش مبارزاتی سرتاسری توده های ملیت های مختلف سریلانکا مبدل گردد. اما علیرغم این محدودیت، ببر های تمیل توانستند تقریباً سه دهه شجاعانه بجنگند و حتی در مقابل لشکر کشی تجاوزکارانه توسعه طلبان هندی مقاومت کنند و آن لشکر کشی را به ناکامی مواجه سازند. پروسه مذاکراتی که چند سال قبل میان ببر ها و دولت سریلانکا در اثر به اصطلاح میانجیگری دولت ناروی شروع گردید، خوره ای بود که بجان ببر ها افتاد. این مذاکرات بار بار منجر به

نبرد شدیداً نامتوازن بود و آنها در ساحه محدودی گیر مانده بودند. نظامیان دولتی سریلانکا در جریان این نبرد، بیشتر از بیست هزار نفر از مردمان ملکی تمیل را قتل عام کردند. " کرن " رهبر ببر ها و دو معاونش در آخرین لحظات نبرد و در جریان تلاش برای شکستادن حلقه محاصره، جان باختند. پس از آن، بقیه الجیش ضعیفی که از ببر ها باقی مانده بود، پایان جنگ را اعلان کرد. دولت سریلانکا به جشن و شادی عمومی پرداخت و " جامعه جهانی " نیز با نادیده گرفتن کامل جنایت جنگی گسترده نظامیان دولتی سریلانکا، سرکوب نهایی ببر ها و ادامه بی مزاحمت سلطه

شونیزم سینهالی بر تمیل ها در سریلانکا را خوش آمد گفت. می توان گفت که جنبش مسلحانه ببر های تمیل و جنگ خلق در نیپال، علیرغم تفاوت های ماهوی طبقاتی و ایدئولوژیک - سیاسی از همدیگر، تأثیرات معینی رویهم داشته اند. ادامه شجاعانه نبرد ها توسط ببر ها را حد اقل می توان یکی از عوامل جانبی منطقه بی آغاز جنگ خلق در نیپال دانست. همین سان آغاز پروسه مذاکرات میان ببر ها و دولت سریلانکا، یکی از عوامل جانبی منطقه ای کشانده شدن مانویست های نیپالی بطرف مذاکرات و آتش بس با دولت نیپال شمرده شده می تواند. سر انجام اختتام جنگ

خلق در نیپال و وارد شدن مانویست های نیپالی به " پروسه مبارزاتی صلح آمیز "، بطور کلی تمامی جنبش های مبارزاتی مسلحانه در نیم قاره، منجمله ببر ها را تحت فشار قرار داد.

علیرغم این مسائل، آخرین نبرد ببر ها شجاعانه بود. " کرن " در میدان جنگ جان باخت. بیگمان او به اسطوره ملی تمیل ها مبدل خواهد شد و این میتواند یک عامل تهییجی و تکیه گاه تاریخی برای مبارزات اصولی آینده برای تمیل ها و کل توده های مبارز سریلانکایی محسوب گردد.

بزرگترین ورشکستگی مالی صنعتی تاریخ امریکا

جنرال موتورز، بزرگترین کمپنی موتر سازی امریکا و جهان رسماً اعلام ورشکستگی کرد. دولت امریکا قبلاً 20 میلیارد دالر به این کمپنی تزریق کرده بود تا از ورشکستگی رسمی آن و تأثیرات منفی ای که این وضعیت بر مجموع اقتصاد امریکا تحمیل خواهد کرد، جلوگیری نماید. با وجود این، خلاف انتظار اولیه دولت امریکا و گردانندگان کمپنی، این امر اتفاق افتاد. این، بزرگترین ورشکستگی مالی صنعتی در تاریخ امریکا محسوب می گردد. اکنون دولت امریکا برای احیای کمپنی، 30 میلیارد دالر دیگر به آن تزریق خواهد کرد. به این ترتیب مجموع سهام دولت امریکا در این کمپنی به 60% کل سهام خواهد رسید. علاوه در حدود 10 میلیارد دالر توسط کانادا به این کمپنی تزریق خواهد شد و مجموعاً 12/5% کل سهام

به آن تعلق خواهد گرفت. در واقع کمپنی جنرال موترز به کمپنی ای مبدل خواهد شد که 72/5 فیصد کل سهام آن دولتی و صرفاً 27/5% کل سهام آن خصوصی خواهد بود. علی العجالة کمپنی، تولید انواع مشخص موتر و همچنان تولیدات محلی در نقاط معینی را تعطیل می نماید. در اثر این اقدام 20000 نفر کار و شغل شان را از دست میدهند و به جمع بیکاران میپیوندند. بارک اوباما، رئیس جمهور امریکا اعلام کرده است که اقدامات دولت امریکا در مورد کمپنی جنرال موترز یک اقدام موقتی و گذرا خواهد بود و پس از سر پا ایستادن مجدد کمپنی، کل سهام آن مجدداً به بخش خصوصی انتقال خواهد یافت. علیرغم این امر، ورشکستگی کمپنی جنرال موترز به دنبال ورشکستگی بانک های رهنی امریکایی و تزریق صد ها

میلیارد دالر توسط دولت امریکا برای احیای مجدد آنها، دلیل عملی دیگری مبنی بر ورشکستگی تاریخی اقتصاد نیو لیبرالیستی مبتنی بر خصوصی سازی، که توسط امپریالیست ها در سطح جهانی با استفاده از هر وسیله ای اعمال می گردد، بدست داده است. با این هم، در غیاب یک جنبش انقلابی نیرومند که این وضعیت را به مثابه زمینه ای برای برپایی انقلاب محکم بدست بگیرد، امپریالیست های امریکایی و سائر امپریالیست ها قادر خواهند بود که بحرانهای اینگونه را پشت سر بگذارند و از طریق تحمیل این خساره های صد ها میلیاردی روی شانته های کارگران امریکا و سائر کشور های امپریالیستی و همچنان خلق های کشور های تحت سلطه، مجدداً نفس تازه کنند. متزلزل ترین حاکمیت ها و قدرت ها تا زده نشوند، خود بخود بر نمی افتند.

sholajawid2@hotmail.com

آدرس الکترونیکی شعله جاوید:

به زودی منتشر می شود:

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را بهتر بشناسیم

چو پیکاری ظفر یابد رجز خوان میان جنگ وقت ادعا نیست

دردی سختی است
سخت ترین درد ها
درد شکستن یاران
و درد متعاقب آن
درد پدرو گفتن شان با آرمان
و درد متعاقب آن
درد نقض عهد و پیمان شان
و درد متعاقب آن
درد شهادت علیه همسنگران شان.

بیر آمازون
وقتی در جنگل بود
و می جنگید
ما را در هر گوشه جهان
نبرد هایش برای جنگیدن آماده می
کرد.
و وقتی هم در قفس بود
ولی می غرید
غرش هایش به ما نیرو می بخشید.
ازینرو ما همه در سراسر جهان
برای حفظ جانش با جان کوشیدیم
و از نان اندک خود زدیم
و برای زنده ماندنش خرچ کردیم.
اما وقتی از درون زندان
برای صلح و تسلیم زوزه کشید
دیگر از آن ببر جنگی و غرش هایش
اثر و نشانه ای باقی نماند
و ناگهان بیر دیروزی مان را
در هیئت یک گوره ناتوان یافتیم.
او شکست
با آرمان پدرو گفت
نقض عهد و پیمان کرد
و خود شهادت زنده ای علیه ما گشت.
پس لشکرش شکست و پراکنده گشت
و یاران همسنگرش نیز
یکی یکی به اسارت افتادند
و او جان و تن به صلح خواهی سپرد
اما به صلح نرسید
و حتی به تسلیمی هم نرسید.
فرجامش اگر همچو مانو نشد
می توانست همچون چیانو باشد
و ما می توانستیم عکسش را
زینت بخش پناهگاه مان بسازیم.
اما حالا نمی توانیم بسازیم
و نمی خواهیم بسازیم.

بیر هیمالایا
وقتی به جنگل رفت
و خروش رعد آسای نبردش
از دامنه های ایوریست شنیده شد
یافتن پایگاهی در زمین
در نظر ما مجسم شد
و با پیشروی های پیهم بعدی اش
خود مان را آماده فتح آن قله یافتیم
تلاش های پیروزمندش
همه ما را به وجد می آورد
و قوت مان می بخشید.
به شدت فریفته اش بودیم
حتی وقتی راه عوض کرد
و با دلهره هوشدار باشش دادیم
ولی چون با اطمینان می گفت
کماکان می خواهد به قله برسد
نتوانستیم کاملا تکذیبش کنیم
و او را تهنت و شاد باش گفتیم.
اما اکنون که او را
به روشنی و صراحت
همره گرگان و شغالان می بینیم
و مقهور کرگسان و لاشخواران
به " کرن "،
آری به " کرن "،
غیبه می خوریم.

" کرن " پس از سی سال نبرد
در راهش جان داد
راهی که انتخاب کرده بود
محکم تر و قویتر از اوجالان
بیگمان راه او راه بنیادین نبود
و او نتوانست پیروز شود
و نمی توانست پیروز شود
اما می توانست و توانست
به تسلیمی و انقیاد تن در نهد
بخاک افتاد
اما دشمنش را به سجده نیفتاد.
مگر نه شعار نبرد اینست؟
یا مرگ یا پیروزی!

بیر همالایا
اگر دومی را نمی توانست
کاش اولی را بر می گزید
تا اگر همچو مانو نگشت

همچو سرو بلندش می گشت
و ما می توانستیم عکسش را
زینت بخش پناهگاه مان بسازیم.
اما حالا نمی سازیم
و نمی خواهیم بسازیم.
که به " میوند " کی شهید نه سوی
گرانه لالیه بی ننگی ته دی ساتینه!

جنگجویان بد بخت
نه به پیروزی می رسند
و نه به مرگ دست می یابند
شکست می خورند
و آواره جهان می شوند
و یا به کنج قفس می افتند.
ما خود این بدبختی را
در گذشته تجربه کرده ایم.
و جنگجویان بد بخت تر
ناتوانان از نبرد اند
و ما هم اکنون
این بدبختی مضاعف را
به تجربه نشسته ایم.
اما بدبخت ترین جنگجویان
بدبختانی اند که
شکست شان را پیروزی
تسلیمی شان را برتری
سر خمی شان را سرفرازی
و انحراف شان را استواری
جا می زنند
و بر خود میبالند.
و ببر های ما اینگونه گشتند

درس ما از عاقبت شان
و عبرت ما از سرگذشت شان
این است و باید این باشد:
با تواضع تدارک نبرد چیدن
و با تواضع جنگیدن
بدون خود ستایی و بزرگ نمایی
رجز خوانی های قبل از پایان یک نبرد
لافزنی های بیهوده است.
پس از آنکه نبرد به پختگی رسید
و پیروزی به کف آمد
حقیقت همچو آفتاب
با دو انگشت پنهان نخواهد شد.